

یادداشت

به نسبت اهمیت و ضرورتی که بدان احساس می شد ، این اثر ارزشمند را اینجانب از روی متن اصلی آن [مائوتسه دون - منتخب آثار - جلد دوم (صفحه ۵۰۵ تا ۵۷۴) اداره نشریات زبانهای خارجی پکن ۱۹۷۵] تایپ و صفحه بندی نموده ، کار آراستن آنرا به پایان رساندم (مقابله شد با اصل کتاب چاپ پیکنگ ، با رفقا یکجا صورت گرفت) .

دموکراسی نوین در اپریل ۲۰۰۶ به سایت " پیام فدایی " ارگان "چریکهای فدایی خلق ایران" و سایت " پیام آزادی " ، و در اپریل ۲۰۰۶ به سایت " بابا " ، و در اول اکتوبر ۲۰۰۸ به سایت " شورش " فرستاده شد که در آن سایت ها بر قرار گردید .

اینک به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان " غرض نشر ارسال شد .

اقدام پورتال مذکور به ترجمه آثار رهبران گرامی کارگران جهان (مارکس ، انگلس ، لنین ، استالین ، مائوتسه دون) به زبان پشتو کاری است در خور تحسین .

کبیر توخی (۱۸ فبروری ۲۰۱۲)



مائو تسه دون

در باره دموکراسی نوین

بیرون از اندازه است ؛ فقط روش علمی و حس وظیفه شناسی است که میتواند ملت ما را به راه آزادی رهنمون گردد . حقیقت فقط یکی است ، ولی برای آنکه بدانیم که چه کسی این حقیقت را یافته ، باید اساس را به پراتیک عینی گذاشت نه به گزافه گوئی ذهنی . تنها پراتیک انقلابی ملیونها مردم معیار سنجش حقیقت است . بنظر من روش ما در انتشار مجله " فرهنگ چین " چنین باشد .

۲- ما میخواهیم چینی نوین بسازیم

ما کمونیستها طی سالیان دراز نه تنها بخاطر انقلاب سیاسی و اقتصادی چین ، بلکه بخاطر انقلاب فرهنگی آن نیز مبارزه کرده ایم ؛ هدف کلیه این مبارزات بنای جامعه ای نوین و دولتی نوین برای ملت چین است . این جامعه نوین و این دولت نوین نه تنها دارای سیاست نوین و اقتصاد نوین ، بلکه دارای فرهنگ نوین نیز خواهد بود . بسخن دیگر ، ما میخواهیم چین را که از لحاظ سیاسی ستمدیده و از لحاظ اقتصادی دستخوش استثمار است ، به چینی که از لحاظ سیاسی آزاد و از لحاظ اقتصادی شکوفان باشد ، تبدیل نمائیم ؛ بعلاوه ما میخواهیم چین را که در نتیجه سلطه فرهنگ کهنه جاهل و عقب مانده است ، به چینی که در نتیجه سلطه فرهنگ نوین روشنگر و مترقی باشد ، تغییر دهیم . سخن کوتاه ، ما میخواهیم چینی نوین بسازیم . هدف ما در زمینه فرهنگی ، بنای فرهنگی نوین ملت چین است .

۳- خصوصیات تاریخی چین

ما میخواهیم فرهنگ نوین ملت چین را بنا کنیم ، ولی این فرهنگ نوین چگونه فرهنگی باید باشد ؟
یک فرهنگ معین (که بمثابة شکل ایدئولوژیک در نظر گرفته میشود) انعکاس سیاست و اقتصاد یک جامعه معین است و این فرهنگ بنوبه خود بر

در باره دموکراسی نوین

(ژانویه ۱۹۴۰)

۱- چین بکجا میرود ؟

از آغاز جنگ مقاومت ، خلق ما در محیط پر از شور و شوق و وجد و سرور بسر میبرد ، همه فکر میکنند که راه خروجی پیدا شده، و گره نومییدی بر چهره شان باز گشته است. ولی اخیرا غبار و هیاهوی سازش و ضد کمونیسم از نو فضا را پر نموده و خلق سراسر کشور را دوباره دچار گیچی و سردرگمی کرده است. نخستین کسانی که تحت تاثیر آن قرار میگیرند، فرهنگیان و دانشجویان جوان هستند که نسبت به رویدادها بسیار حساس اند. اینک بار دیگر این مسایل مطرح میشود : چه باید کرد؟ چین بکجا میرود ؟ از اینرو شاید مفید باشد بمناسبت انتشار مجله " فرهنگ چین " (۱) روند های سیاسی و فرهنگی چین تشریح شود. من در مسایل فرهنگی وارد نیستم ، میخواهم این مسایل را مطالعه کنم ، ولی هنوز در آغاز کارم . خوشبختانه درین ان رفقای بسیار ضمن مقالاتی این موضوع را بطور مفصل مورد بررسی قرار داده اند و نوشته زمخت و نتراشیده ام فقط میتواند بمثابة فتح باب تلقی شود. برای کارکنان فرهنگی پیشرو تمام کشور نوشته ما شاید گوشه ای از حقیقت را نشان دهد و چون کلوخی است که پرتاب شده تا آنها گوهر خود را عرضه دارند، و ما امیدوارم که با شرکت آنها در بحث به نتایج صحیحی که پاسخ گوی نیاز مندی های ملت ما باشد، برسیم . روش علمی عبارتست از " جستجوی حقیقت بر اساس واقعیات " ؛ " خود را از لغزش مصون انگاشتن " و " قیافه استادی بخود گرفتن " روشهای مغرورانه ای هستند که به هیچ مسئله ای کمک نمی کنند . بدبختیهای ملت ما

و فرهنگ مسلط که انعکاس این سیاست و اقتصاد است ، فرهنگ فئودالی بوده است .

از زمان هجوم سرمایه داری خارجی به چین و رشد تدریجی عناصر سرمایه داری در جامعه چین ، چین بتدریج به جامعه مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تبدیل گردید . امروز در چین ، در مناطق تحت اشغال ژاپن ، یک جامعه مستعمره و در مناطق تحت سلطه گومیندان ، اصلاً یک جامعه نیمه مستعمره است و در هر دو قسمت اعم از آنکه صحبت بر سر مناطق تحت اشغال ژاپن باشد یا مناطق تحت سلطه گومیندان جامعه ایست که در آن نظام فئودالی و نیمه فئودالی تفوق دارد . اینست خصلت جامعه کنونی چین ؛ اینست وضع امروزی چین . سیاست و اقتصاد مسلط در این جامعه سیاست و اقتصاد مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودال است و فرهنگ مسلط که انعکاس این سیاست و اقتصاد است ، نیز فرهنگ مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است .

انقلاب ما درست متوجه این اشکال سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی مسلط است . آنچه را که ما می‌خواهیم بر اندازیم ، درست همین سیاست و اقتصاد کهنه مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و همین فرهنگ کهنه است که در خدمت آن است . و آنچه را که ما می‌خواهیم بنا کنیم ، درست نقطه مقابل اینهاست یعنی سیاست نوین ، اقتصاد نوین و فرهنگ نوین ملت چین است .

پس این سیاست نوین و اقتصاد نوین ملت چین کدامند ؟ و این فرهنگ نوین ملت چین چیست ؟

انقلاب چین در سیر تاریخی خود باید از دو مرحله عبور کند : مرحله نخست ، انقلاب دموکراتیک و مرحله دوم ، انقلاب سوسیالیستی ، این دو مرحله دو پروسه انقلابی اند که از لحاظ خصلت با یکدیگر متفاوتند . آنچه را که ما دموکراسی مینامیم ، دیگر به مقوله دموکراسی کهنه تعلق ندارد – این دموکراسی کهنه نیست ، بلکه متعلق به مقوله دموکراسی نوین است – این دموکراسی نوین است .

روی این سیاست و اقتصاد تأثیر و نفوذ عظیمی میگذارد ؛ اقتصاد زیر بنا را تشکیل میدهد ، در حالیکه سیاست بیان فشرده اقتصاد است . اینست نظراسی ما در باره مناسبات میان فرهنگ از یکسو و سیاست و اقتصاد از سوی دیگر و مناسبات میان سیاست و اقتصاد . بدین ترتیب فرهنگ در یک شکل معین نخست بوسیله سیاست و اقتصاد در یک شکل معین تعیین میشود و فقط آنگاه است که بر روی این سیاست و اقتصاد تأثیر و نفوذ میبخشد . مارکس میگوید : " این شعور انسانها نیست که هستی آنها را تعیین میکند ، بلکه بر عکس هستی اجتماعی آنهاست که شعور آنها را تعیین میکند . " (۲) او باز میگوید : " فلاسفه فقط دنیا را باشکال گوناگون تعبیر و تفسیر میکردند و حال آنکه مطلب بر سر تغییر دادن آنست . " (۳) اینست احکام علمی که برای نخستین بار در تاریخ بشر مسئله مناسبات میان شعور و هستی را بدرستی حل کردند و نظرات اساسی تئوری دینامیک و انقلابی بازتاب را تشکیل میدهند که بعداً توسط لنین عمیقاً رشد و تکامل یافت . هنگامیکه ما در باره مسایل مربوط به فرهنگ چین بحث میکنیم ، نباید این نظرات اساسی را بدست فراموشی بسپاریم .

بنا بر این روش بسیار روشن است که عناصر ارتجاعی فرهنگ کهنه ملت چین که ما می‌خواهیم آنرا بر اندازیم ، از سیاست کهنه و اقتصاد کهنه ملت چین تفکیک ناپذیر است ؛ بهمین ترتیب فرهنگ نوین ملت چین که ما می‌خواهیم آنرا بنا کنیم ، نیز از سیاست نوین و اقتصاد نوین ملت چین منفک نیست . سیاست کهنه و اقتصاد کهنه ملت چین پایه فرهنگ کهنه ملت چین را تشکیل میدهد ، در حالیکه سیاست نوین و اقتصاد نوین ملت چین پایه فرهنگ نوین ملت چین را خواهد ساخت .

منظور از سیاست کهنه و اقتصاد کهنه ملت چین چیست ؟ و منظور از فرهنگ کهنه ملت چین کدام است ؟

جامعه چین از زمان سلسله های جو وچینگ جامعه فئودالی بوده است ، سیاست آن سیاست فئودالی و اقتصاد آن اقتصاد فئودالی بوده است .

دوره تدارکی نخستین مرحله از جنگ تریاک ۱۸۴۰ آغاز گردید ، یعنی از هنگامیکه جامعه چین تغییر خود را از جامعه فئودالی به جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی آغاز کرد . سپس جنبش تای پین ، جنگ چین و فرانسه ، جنگ چین و ژاپن ، نهضت رفرمیستی ۱۸۹۸ ، انقلاب ۱۹۱۱ ، جنبش ۴ می ، لشکر کشی بشمال ، جنگ و انقلاب ارضی و بالاخره جنگ مقاومت ضد ژاپنی کنونی پیش آمدند . این دوره های متعدد مجموعاً یک قرن کامل را در بر میگیرند و در مفهوم معین نخستین مرحله را تشکیل میدهند . طی این دوره ها خلق چین در فرصت های مختلف و با اندازه های گوناگون این نخستین مرحله را پیموده و علیه امپریالیسم و نیرو های فئودالی ، بخاطر ساختمان جامعه ای مستقل و دموکراتیک و بخاطر انجام نخستین انقلاب مبارزه کرده است . انقلاب ۱۹۱۱ بمعنای کاملتری آغاز این انقلاب است . این انقلاب از نظر خصلت اجتماعی انقلاب بورژوا - دموکراتیک است و نه انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی . این انقلاب تا کنون انجام نیافته و هنوز به مساعی فراوانی نیازمند است ، زیرا دشمنان آن هنوز خیلی نیرومندند . هنگامیکه دکتر سون یاتسن میگفت : " انقلاب هنوز بسر انجام نرسیده است ، رفقای من همچنان باید بمبارزه ادامه دهند " ، درست همین انقلاب بورژوا - دموکراتیک را در نظر داشت .

معذک انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین ، از موقع بروز جنگ امپریالیستی جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و تأسیس دولت سوسیالیستی بر روی یک ششم کره ارض که نتیجه انقلاب اکتوبر روسیه بشمار میرود ، دستخوش تغییر شده است .

پیش از این وقایع ، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه تعلق داشت و بخشی از انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه بود .

پس از این وقایع ، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین متعلق گردید و از نظر جبهه بندی در انقلاب بصورت از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی درآمد .

از اینرو میتوان بیقین گفت که سیاست نوین ملت چین همان سیاست دموکراسی نوین است ، اقتصاد نوین ملت چین همان اقتصاد دموکراسی نوین و فرهنگ نوین ملت چین همان فرهنگ دموکراسی نوین است .

اینهاست خصوصیات تاریخی انقلاب چین در لحظه کنونی . هر حزب و گروه سیاسی ، و هر فردی که در انقلاب چین شرکت جوید ، چنانچه این خصوصیات را در نیابد ، نه میتواند انقلاب را رهبری کند و نه میتواند آنرا به سر منزل پیروزی رساند ، و ازطرف خلق طرد خواهد شد و چون موجود بیمقدار فقط میتواند در کنج انزوای خویش به گریه و زاری بپردازد .

۴- انقلاب چین بخش از انقلاب جهانی است

خصوصیت تاریخی انقلاب چین عبارتست از تقسیم آن بدو مرحله : دموکراسی و سوسیالیسم . در مرحله اول موضوع بر سر دموکراسی بمعنای عام آن نیست ، بلکه سخن بر سر دموکراسی نوع چینی ، دموکراسی نوع خاص و نوین است ، یعنی دموکراسی نوین است . اما این خصوصیت تاریخی چگونه تشکیل شده است ؟ آیا این خصوصیت در صد سال پیش هم وجود داشته یا اینکه اخیراً پدید آمده است ؟

کافی است کمی بمطالعه تکامل تاریخ چین و جهان بپردازیم تا در یابیم که این خصوصیت بلا فاصله پس از جنگ تریاک پدیدار نگشت ، بلکه دیرتر ، پس از جنگ امپریالیستس جهانی اول و انقلاب اکتوبر روسیه شکل گرفت . اکنون میپردازیم به جریان پیدایش آن .

از خصلت مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی جامعه کنونی چین بروشنی نتیجه میشود که انقلاب چین باید به دو مرحله تقسیم گردد : مرحله نخست ، تبدیل این جامعه مستعمره ، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به جامعه مستقل و دموکراتیک ؛ مرحله دوم ، پیشبرد انقلاب و بنای جامعه سوسیالیستی . در حال حاضر ، انقلاب چین نخستین مرحله را میگذراند .

است که پرولتاریا آنرا رهبری میکند و هدفش در مرحله نخست، برقراری جامعه دموکراتیک نوین و دولت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی است. از اینرو این انقلاب درست برای رشد سوسیالیسم راه بازم و وسیعتری رامیگشاید. این انقلاب در حرکت خود به پیش برحسب تغییراتی که در اردوی دشمن و صفوف متحدین روی میدهد، بچندین دوره تقسیم میشود، ولی خصلت اساسی آن بدون تغییر باقی میماند.

چنین انقلابی امپریالیسم را از اساس مورد ضربه قرار میدهد و از اینجهت امپریالیسم آنرا قبول نمیکند، بلکه با آن بمبارزه برمیخیزد. اما این انقلاب از طرف سوسیالیسم مورد قبول واقع میشود و دولت سوسیالیستی و پرولتاریای بین المللی سوسیالیستی به آن یاری میرسانند.

از اینرو است که چنین انقلابی نمیتواند به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی تبدیل نگردد.

"انقلاب چین بخشی از انقلاب جهانی است"، این تز صحیح از همان دوره نخستین انقلاب چین در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۷ مطرح گردید. این تز از طرف کمونیست های چین مطرح شد و از جانب تمام کسانی که در آن موقع در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شرکت داشتند، مورد تأیید قرار گرفت. معذک اهمیت این تئوری در آن روزها بخوبی توضیح داده نشد و لذا درک انسان از این مسئله هنوز مبهم بود.

این "انقلاب جهانی" دیگر انقلاب جهانی کهنه نیست - دوران انقلاب جهانی بورژوائی کهنه مدتهاست بسر رسیده است، بلکه یک انقلاب جهانی نوین، انقلاب جهانی سوسیالیستی است. بهمین قسم منظور از "بخش" یگر بخش انقلاب بورژوائی کهنه نیست، بلکه بخش انقلاب سوسیالیستی نوین است. این تغییر فوق العاده عظیمی است، تغییری که نظیر آن نه در انقلاب در تاریخ چین پیدا شده است و نه در تاریخ جهان.

این تز صحیح که از جانب کمونیستهای چین مطرح شد، از تئوری استالین سرچشمه میگیرد.

چرا؟ برای آنکه جنگ امپریالیستی جهانی اول و نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، انقلاب اکتوبر، تمام جریان تاریخ جهان را تغییر داده و حلول عصر جدیدی را در تاریخ جهان اعلام داشت.

در دورانی که جبهه سرمایه داری جهانی در قسمتی از کره زمین (برابر یک ششم سطح زمین) فروریخته و در قسمتهای دیگر پوسیدگی خود را بوضوح مینمایاند، در دورانی که بخش باقیمانده جهان سرمایه داری بدون تکیه بیشتر بر مستعمرات نمیتواند بزندگی خود ادامه دهد، در دورانی که دولت سوسیالیستی تأسیس شده و آمادگی خود را برای پشتیبانی از جنبش آزادیبخش تمام مستعمرات و نیمه مستعمرات اعلام میدارد، در دورانی که پرولتاریای کشور های سرمایه داری روز بروز از زیر نفوذ احزاب سوسیال - امپریالیستی سوسیال دموکرات آزاد میشود و پشتیبانی خود را از جنبش آزادیبخش مستعمرات و نیمه مستعمرات اعلام میدارد، در چنین دورانی چنانچه در هر کشور مستعمره و نیمه مستعمره انقلاب علیه امپریالیسم، یعنی علیه بورژوازی بین المللی و یا سرمایه داری بین المللی برپا شود، این انقلاب دیگر نه به مقوله انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه، بلکه به مقوله نوین تعلق دارد؛ این انقلاب از این پس دیگر بخشی از انقلاب جهانی بورژوائی و یا سرمایه داری کهنه نیست، بلکه بخشی از انقلاب جهانی نوین، یعنی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی است. این مستعمرات و نیمه مستعمرات انقلابی دیگر نمیتوانند بمثابه متحد جبهه جهانی ضد انقلابی سرمایه داری بشمار آیند؛ آنها دیگر به متحدین جبهه جهانی انقلابی سوسیالیسم تبدیل گردیده اند.

با آنکه چنین انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات، در نخستین مرحله یا نخستین گام خود از لحاظ خصلت اجتماعی هنوز اصولاً یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک است و درخواست های عینی آن در جهت گشودن راه رشد سرمایه داری سیر میکند، معذک این انقلاب دیگر از نوع انقلاب کهنه نیست که بورژوازی آنرا رهبری میکند و هدفش استقرار جامعه سرمایه داری و دولت دیکتاتوری بورژوازی است، بلکه انقلاب نوع جدیدی

اجتماعی جنبش ملی را در شرایط تاریخی کنونی تعریف مینماید ، اشاره کند . اما جزوه استالین پیش از جنگ امپریالیستی نوشته شده ، یعنی در زمانیکه مسئله ملی در نظر مارکسیستها هنوز مسئله ای دارای اهمیت جهانی نبود ، در زمانیکه مطالبه اساسی مارکسیستها در مورد حق تعیین سر نوشت ، بمثابه بخشی از انقلاب بورژوا - دموکراتیک تلقی میشد و نه بمثابه بخشی از انقلاب پرولتاریائی . خنده آور اگر مشاهده نشود که از آنزمان بعد اوضاع بین المللی از ریشه تغییر کرده است و جنگ از یکسو انقلاب اکتوبر در روسیه از سوی دیگر مسئله ملی را از بخشی از انقلاب بورژوا- دموکراتیک به بخشی از انقلاب پرولتاریائی- سوسیالیستی تبدیل نمودند . در اکتوبر ۱۹۱۶ لنین در مقاله خود " ترازنامه بحث در باره حق تعیین سرنوشت " گفت که نکته اساسی مسئله ملی در مورد حق تعیین سرنوشت دیگر قسمتی از جنبش دموکراتیک عمومی نیست ، بلکه قسمت لاینفک انقلاب پرولتاریائی- سوسیالیستی عمومی شده است . من دیگر از آثار بعدی لنین و دیگر نمایندگان کمونیسم روسیه در باره مسئله ملی صحبتی بمیان نمی آورم . پس از همه اینها استنتاج سمیچ به آن قسمت از جزوه استالین که در دوران انقلاب بورژوا- دموکراتیک در روسیه نوشته شده و اکنون که در نتیجه وضع تاریخی جدید ، ما در عصر نوین ، در عصر انقلاب پرولتاریائی گام گذارده ایم ، چه معنائی میتواند داشته باشد ؟ معنی آن فقط میتواند این باشد که سمیچ در خارج از زمان و مکان ، در خارج با هر گونه ارتباط با وضعیت تاریخی زنده نقل قول میکند و بدین تریب ابتدائی ترین مبادی دیالکتیک را نقض میکند ، بدون توجه به این نکته که یک چیز صحیح در یک اوضاع و احوال تاریخی میتواند در اوضاع و احوال تاریخی دیگر غلط از آب در آید .

استالین در سال ۱۹۱۸ در رساله ای بمنابست نخستین سالگرد انقلاب اکتوبر نوشت :

اهمیت جهانی عظیم انقلاب اکتوبر بطور عمده در اینست که این انقلاب

(۱) - حدود مسئله ملی را توسعه بخشیده و آنرا از مسئله خاص مبارزه باستم ملی در اروپا به مسئله عام رهائی ملل ستمدیده ، مستعمرات و نیمه مستعمرات از یوغ امپریالیسم تبدیل کرده است ؛

(۲) - امکانات وسیع و راههای عملی را برای این رهائی باز کرده و بدینترتیب تا حدود بسیاری امر رهائی ملل ستمدیده باختر و خاور را تسهیل کرده و آنها را به جریان مشترک مبارزه پیروز مند علیه امپریالیسم کشانیده شده است ؛

(۳) - بدینترتیب میان باختر سوسیالیستی و خاور اسیر پلی کشیده و یک جبهه جدید انقلابات علیه امپریالیسم جهانی ، از پرولتر های باختر از طریق انقلاب روسیه تا ملل ستمدیده خاور ، ایجاد کرده است (۴) . پس از نگارش این رساله استالین بار ها این تئوری را رشد و تکامل داده که انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات از مقوله کهنه جدا شده و بخشی از انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی گردیده اند . این تئوری را استالین ضمن مقاله ای که در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۵ بمناسبت بحث با ناسیونالیستهای یوگوسلاوی آنزمان انتشار یافت ، با روشنی و دقت تمام تشریح کرده است . این مقاله تحت عنوان " بار دیگر در باره مسئله ملی " ، در کتاب " استالین در باره مسئله ملی " که توسط جان جون شی ترجمه شده ، شامل گردیده است . در این مقاله بخش زیر را میخوانیم :

سمیچ به قسمتی از جزوه استالین " مارکسیسم و مسئله ملی " استناد میجوید که در پایان سال ۱۹۱۲ نوشته شده است . در این قسمت گفته میشود که " مبارزه ملی در شرایط سرمایه داری رشدیابنده ، مبارزه میان خود طبقات بورژوائی است . " معلوم است او میکوشد بدین وسیله به صحت فرمول خویش که اهمیت

با آنکه نخستین مرحله انقلاب چین (که خود به دوره های متعدد کوچکی تقسیم میشود) بنابر خصلت اجتماعی خود انقلاب بورژوا - دمکراتیک طراز نوین است و هنوز انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی نیست ، معذک از مدتها پیش به بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی بدل گردیده است و هم اکنون بالاتر از آن بخش بزرگ این انقلاب جهانی و متحد کبیر آنرا تشکیل میدهد . نخستین گام یا نخستین مرحله این انقلاب مسلماً بنای جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی چین نیست و نمیتواند هم باشد ، بلکه با بنای جامعه دمکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی چین که در رأس آنها پرولتاریای چین قرار دارد ، پایان میپذیرد . و سپس انقلاب بسوی مرحله دوم ، مرحله ساختمان جامعه سوسیالیستی در چین پیش خواهد رفت .

اینست اساسی ترین خصوصیات انقلاب کنونی چین ، این است جریان انقلابی نوین بیست سال اخیر (از جنبش ۴ می ۱۹۱۹) ، اینست مضمون زنده و مشخص انقلاب کنونی چین .

۵- سیاست دمکراسی نوین

انقلاب چین بدو مرحله تاریخی تقسیم میشود که نخستین مرحله آن انقلاب دمکراتیک نوین است ، و خصوصیت تاریخی جدید انقلاب چین در همین جاست . این خصوصیت جدید چگونه در مناسبات سیاسی و مناسبات اقتصادی درونی چین بطور مشخص بیان مییابد ؟ ما در زیر به توضیح این مسئله میپردازیم .

قبل از جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ (که پس از جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ و انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ روی داد) رهبر سیاسی انقلاب بورژوا - دمکراتیک چین خرده بورژوازی و بورژوازی چین (روشنفکران آنها) بودند . در آن موقع پرولتاریای چین هنوز بمثابة یک نیروی طبقاتی آگاه و مستقل

از اینجا معلوم میشود که دو نوع انقلاب جهانی وجود دارد . نوع اولی انقلاب جهانی متعلق به مقوله انقلاب بورژوائی و یا سرمایه داری است . دوران این انقلاب جهانی مدتهاست سپری شده است ؛ دوران این انقلاب موقعی بسر آمد که جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ در گرفت و بویژه هنگامیکه در ۱۹۱۷ انقلاب اکتوبر در روسیه روی داد . از آن زمان نوع دوم انقلاب جهانی آغاز گردید . انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی . نیروی عمده این انقلاب را پرولتاریای کشور های سرمایه داری تشکیل میدهد و ملل ستمدیده و نیمه مستعمره بمثابة متحدین آن بشمار میآیند . این مهم نیست که چه طبقاتی ، چه احزاب و گروه های سیاسی یا چه شخصیت هائی از ملل ستمدیده در انقلاب شرکت میجویند ، و این مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند یا نه و یا آنها آنرا ذهنی درک میکنند یا نه ، تا زمانیکه آنها در برابر امپریالیسم بمبارزه برخیزند ، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل میدهند .

امروز انقلاب چین اهمیت باز هم بیشتر یافته است . امروز ما بدورانی رسیده ایم که در آن بر اثر بحرانهای اقتصادی و سیاسی سرمایه داری ، جهان هر روز عمیقتر در جنگ جهانی دوم فرو میرود ، بدورانی که اتحاد شوروی بمرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم رسیده و قادر است پرولتاریا و ملل ستمدیده سراسر جهان را در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و ارتجاع سرمایه داری رهبری کند و یاری دهد ، بدورانی که پرولتاریای کشور های سرمایه داری خود را آماده میسازد تا سرمایه داری را واژگون ساخته و سوسیالیسم را بنا بگذارد ، بدورانی که پرولتاریا ، طبقه دهقان ، روشنفکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی چین تحت رهبر حزب کمونیست چین به نیروی سیاسی مستقل بزرگی تبدیل شده اند . آیا امروز در چنین دورانی نباید بر این عقیده باشیم که اهمیت جهانی انقلاب چین باز هم بیشتر افزایش یافته است ؟ بنظر من ما باید بر این عقیده باشیم . انقلاب چین بخشی بزرگی از انقلاب جهانی است .

اما در عین حال درست باین علت که بورژوازی ملی چین بورژوازی کشوری مستعمره و نیمه مستعمره است و در نتیجه از نظر اقتصادی و سیاسی بسیار ضعیف است، دارای کیفیت دیگری نیز است یعنی تمایل به سازش با دشمنان انقلاب. بورژوازی ملی چین حتی هنگامیکه در انقلاب شرکت میجوید، مایل نیست از امپریالیسم یکباره ببرد، بعلاوه این بورژوازی با استثمار در روستا از راه بهره مالکانه پیوند نزدیک دارد، از اینرو نه میخواهد و نه میتواند امپریالیسم را از اساس براندازد، چه رسد به سرنگون ساختن کامل نیروی های فئودالی. بدین تریب بورژوازی ملی چین قادر نیست هیچیک از دو مسئله اساسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را حل کند یا هیچ یک از دو وظیفه اساسی آنرا به انجام برساند. اما بورژوازی بزرگ چین که گومیندان نماینده آنست، در تمام دوران طولانی از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ خود را در آغوش امپریالیسم افگند و با نیرو های فئودالی علیه خلق انقلابی اتحاد بست. بورژوازی ملی چین نیز در ۱۹۲۷ و مدتی بعد از آن در کنار ضد انقلاب قرار گرفت. در دوران جنگ مقاومت ضدژاپنی بخشی از بورژوازی بزرگ که نماینده آن وان جین وی است، دوباره در برابر دشمن سر تسلیم فرود آورد و نمونه تازه ای از خیانت بورژوازی بزرگ بدست داد. این است یک تفاوت میان بورژوازی چین و بورژوازی کشورهای اروپا و آمریکا در گذشته و بویژه بورژوازی فرانسه. در کشورهای اروپا و آمریکا و بویژه در فرانسه، هنگامیکه بورژوازی اینکشور ها هنوز در عصر انقلابات بسر میبرد، انقلابهای بورژوازی آنجا نسبتاً پیگیر بودند؛ ولی بورژوازی چین حتی این پیگیری را ندارد.

شرکت احتمالی در انقلاب از یکسو و تمایل به سازش با دشمنان انقلاب از سوی دیگر - چنین است خصلت دو گانه بورژوازی چین که سر دو راهی قرار دارد. حتی بورژوازی اروپا و آمریکا در گذشته نیز دارای یک چنین خصلت دو گانه بوده است. آنها در برابر دشمن نیرومند با کارگران و دهقانان متحد گشته و علیه آن بمبارزه بر میخیزند، اما هنگامیکه کارگران و دهقانان بیدار میشوند، آنها روی بر تافته و علیه کارگران و دهقانان با دشمن و حدت

وارد صحنه سیاسی نشده بود بلکه بمتابه دنباله رو خرده بورژوازی در انقلاب شرکت داشت. چنین بود وضع پرولتاریا چین در انقلاب ۱۹۱۱. بعد از جنبش ۴ مه با آنکه بورژوازی ملی چین شرکت خود را در انقلاب ادامه داد، رهبر سیاسی انقلاب بورژوا - دموکراتیک دیگر انقلاب بورژوازی چین نبود. پرولتاریای چین در این زمان بعلت پختگی خود و تأثیر انقلاب روسیه بسرعت به یک نیروی سیاسی آگاه و مستقل تبدیل گردید. این حزب کمونسیت چین بود که شعار "مرگ بر امپریالیسم" را به پیش کشید و برنامه کامل سر تاسر انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را اعلام داشت، و این حزب کمونسیت چین بود که به تنهایی انقلاب ارضی را مرحله اجرا گذاشت.

آز آنجائی که بورژوازی ملی چین، بورژواری کشور مستعمره و نیمه مستعمره و زیر ستم امپریالیسم است، حتی در دوران امپریالیسم، در دوره های معین و تا درجه معینی کیفیت انقلابی خود را در مبارزه علیه امپریالیسم خارجی، دولتهای بروکراتها و دیکتاتور های نظامی کشور خود (نمونه های مبارزه علیه گروههای اخیر را میتوان در دوره های انقلاب ۱۹۱۱ و لشکرکشی بشمال یافت) حفظ میکنند و میتواند با پرولتاریا و خرده بورژوازی در مبارزه علیه دشمنانی که حاضر است با آنها مبارزه کند، متحد شود. تفاوت میان بورژوازی چین و بورژوازی امپراطوری روسیه قدیم در همین است. از آنجا که امپراتوری روسیه قدیم امپریالیسم میلیتاریستی - فئودالی بود که به کشورهای دیگر تجاوز میکرد، بورژوازی روسیه فاقد هر گونه کیفیت انقلابی بود. در آنجا و وظیفه پرولتاریا عبارت بود از مبارزه علیه بورژوازی و نه اتحاد علیه آن. ولی بورژوازی ملی چین در دوره های معینی هنوز دارای کیفیت انقلابی است، زیرا که چین کشوری است مستعمره، نیمه مستعمره و قربانی تجاوز. در اینجا وظیفه پرولتاریا این است که این کیفیت انقلابی بورژوازی ملی را از نظر دور ندارد و با آن جبهه متحدی علیه امپریالیسم و دولتهای بروکراتها و دیکتاتور های نظامی تشکیل دهد.

سیاسی در تمام کشور های صنعتی پیشرفته خواهد گردید ؛ اما در طول یک دوران معین تاریخی ، اینوع جمهوری هنوز برای انقلابات کشور های مستعمره و نیمه مستعمره مناسب نیست . بهمین جهت آن شکل دولتی که انقلابات تمام کشور های مستعمره ونیمه مستعمره در طول این دوران معین تاریخی باید بر گزینند ، فقط میتواند شکل سومی باشد ، شکلی که ما آنرا جمهوری دموکراسی نوین مینامیم . این شکل برای یک دوران معین تاریخی مناسب است وبنابراین یک شکل گذرا است ، معهدا شکلی است ضروری و نمیتوان از آن صرفنظر کرد .

از اینرو سیستمهای مختلف دولت در جهان بنابر ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی آنها بطور اساسی بر سه نوع اند : اول جمهوری دیکتاتوری بورژوازی ، دوم جمهوری دیکتاتوری پرولتاریا و سوم جمهوری تحت دیکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی .

نوع اول دولتهای دموکراسی کهنه است . امروز پس از بروز جنگ امپریالیستی دوم محیط دموکراتیک از بسیاری کشور های سرمایه داری رخت بر بسته و این کشور ها یا زیر چنگال یک دیکتاتوری نظامی و خونین بورژوازی درآمده اند و یا در حال چنین تحولی میباشدند . بعضی دولت هائی را که در آنها دیکتاتوری مشترک مالکان ارضی و بورژوازی بر قرار است ، میتوان در این نوع جای داد .

نوع دوم در اتحاد شوروی وجود دارد ، و شرایط برای پیدایش آن هم اکنون در کشور های مختلف سرمایه داری در حال تکوین است . در آینده این نوع سیستم دولت برای دوره معینی در جهان مسلط خواهد بود .

نوع سوم شکل دولت گذرائی است که انقلابات کشور های مستعمره و نیمه مستعمره باید بر گزینند . هر یک از این انقلابات بناچار ویژگیهائی خواهد داشت ، اما اینها در قبال مشابهت عمومی تفاوت های کوچکی بیش نیستند . هر موقع که از انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات سخن بمیان میآید ، ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی آنها در اساس خود الزاماً یکسان خواهد بود ، یعنی یک دولت دموکراسی نوین خواهد بود که در آن

میکنند . این قانونمندی عمومی است که در مورد بورژوازی کشور های مختلف جهان صدق میکند ، این صفت در مورد بورژوازی چین برجسته تر بچشم میخورد .

در چین کاملاً واضح است هر کس که بتواند خلق را در واژگون ساختن امپریالیسم و نیرو های فئودالی رهبری کند ، اعتماد خلق را بخود جلب خواهد کرد ، زیرا که امپریالیسم دشمنان سوگند خورده خلق اند . امروز هر کس که بتواند خلق را در بیرون راندن امپریالیسم ژاپن رهبری کند ورژیم دموکراتیک را برقرار سازد ، منجی خلق خواهد بود . تاریخ نشان داده است که بورژوازی چین قادر به انجام این وظیفه نیست ، انجام این وظیفه ناگزیر بر عهده پرولتاریا قرار میگیرد .

بنابر این در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی چین آن نیرو های اساسی را تشکیل میدهند که تعیین کننده سرنوشت کشورند . این طبقات که بعضی از آنها بیدار شده اند و بعضی دیگر در حال بیدار شدن اند ، در جمهوری دموکراسی چین الزاماً اجزاء اساسی ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد و پرولتاریا نیروی رهبری کننده آن خواهد بود . جمهوری دموکراسی چین که امروز ما میخواهیم برقرار کنیم ، فقط میتواند جمهوری دموکراسی ای باشد که در آن دیکتاتوری مشترک تمام عناصر ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برهبری پرولتاریا اعمال میشود ، یعنی جمهوری دموکراسی نوین ، جمهوری سه اصل نوین واقعاً انقلابی خلق که شامل سه اصل سیاسی اساسی میباشد . این جمهوری دموکراسی نوین از یکسو با جمهوریهای سرمایه داری نوع کهنه اروپا و امریکا که در آنها دیکتاتوری بورژوازی برقرار است ، تفاوت دارد ، زیرا که اینها جمهوریهای دموکراسی کهنه اند واینوع جمهوری از مد افتاده است ؛ واز سوی دیگر با جمهوری سوسیالیستی نوع شوروی تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز فرق دارد ، اینوع جمهوری سوسیالیستی هم اکنون در اتحاد شوروی برومند میشود و بعلاوه در تمام کشور های سرمایه داری استقرار خواهد یافت و بدن شک شکل مسلط ساخت دولت و ساخت قدرت

باینطرف ، خود گومیندان این بیانیه را زیر پا گذارده و کار را به بحران وخیمی کشانده که امروز گریبانگیر کشور ماست . این است خطای فاحشی که گومیندان مرتکب شده است ؛ امید واریم که او این خطا را در آتش جنگ ضد ژاپنی از خود بزدايد .

اما " سیستم قدرت " مسئله ایست که به شکل ساخت قدرت سیاسی مربوط میشود ، به شکلی که طبقات اجتماعی معین ، هنگام برقراری ارگانهای قدرت سیاسی برمیگزینند تا با دشمنان به نبرد بپردازند و از خویش دفاع کنند . در صورتی که ارگانهای قدرت سیاسی شکل مناسبی نداشته باشد ، سخنی هم از دولت نمیتواند بمیان آید . چین امروز میتواند سیستم کنفرانس نمایندگان خلق سراسر کشور ، استان ، شهرستان ، بخش تا دهستان را بپذیرد ؛ این کنفرانسها در تمام مدارج ارگانهای قدرت دولتی را انتخاب میکنند . ولی باید یک سیستم انتخاباتی واقعاً همگانی ، مساوی برای همه ، بدون تمایز مرد و زن ، معتقدات ، ثروت ، آموزش و غیره برقرار گردد ، تنها چنین سیستمی میتواند با موقعیت هر یک از طبقات انقلابی در دولت وفق دهد ، بسود بیان اراده خلق و رهبری مبارزات انقلابی باشد ، و روح دموکراسی نوین را تجسم بخشد . این سیستم همان سانترالیسم دموکراتیک است . فقط دولتی که بر اساس سانترالیسم دموکراتیک ساخته شده ، اراده تمام خلق انقلابی را بطور شایسته بیان کند و با دشمنان انقلاب با حد اکثر انرژی به نبرد بپردازد . اصل " نه آنکه از آن عده اندکی باشد " باید در ترکیب حکومت و ارتش تحقق یابد ؛ بدون سیستم دموکراتیک واقعی نمیتوان باین هدف دست یافت و این با آن معناست که سیستم قدرت متناسب با سیستم دولت نخواهد بود .

سیستم دولت _ دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی ، سیستم قدرت _ سانترالیسم دموکراتیک . اینست سیاست دموکراسی نوین ، جمهوری سه اصل نوین خلق که شامل سه اصل سیاسی اساسی است ، جمهوری چین که نام آن با واقعیت آن مطابقت دارد . آنچه امروز ما داریم ،

دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی اعمال میشود . در چین امروز این شکل دموکراس نوین ، شکل جبهه متحد ضد ژاپنی بخود میگیرد . این شکل دولتی ضد ژاپنی و ضد امپریالیستی و همچنین نماینده اتحاد چندین طبقه انقلابی و جبهه متحد است . اما متأسفانه با آنکه جنگ مقاومت مدتهاست ادامه دارد ، کار دموکراتیزه کردن بجز در مناطق پایگاهی دموکراتیک ضد جاپانی که از طرف حزب کمونیست رهبری میشود ، بطور کلی در اغلب مناطق هنوز آغاز نگردیده است ، و امپریالیسم ژاپن از این اساسی ترین نقطه ضعف استفاده کرده و بلامانع هجوم خود را به پیش میراند . اگر در سیاست تغییری روی ندهد ، سرنوشت ملت در خطر بزرگی قرار خواهد گرفت .

موضوع مورد بحث در اینجا مسئله " سیستم دولت " است . در باره این مسئله از اواخر سلسله تسین چند ده سال است که مشاجره میشود و هنوز روشن نشده است . در واقع این مسئله فقط مربوط به مسئله موقعیت طبقات اجتماعی مختلف در دولت است . بورژوازی پیوسته این اختلاف در موقعیت طبقاتی را مسکوت گذاشته و تحت لفافه با اصطلاح "ملت" دیکتاتوری طبقه واحد را اعمال میکند . این استتار بهیچوجه بسود خلق انقلابی نیست و باید آنرا با وضوح تمام بر ملا ساخت . اصطلاح "ملت" را میتوان بکار برد ، ولی نباید ضد انقلابیون و خائنین بملت را در بر گرفت . دیکتاتوری کلیه طبقات انقلابی علیه ضد انقلابیون و خائنین بملت ، اینست آن دولتی که ما بدان احتیاج داریم .

در دوران ما بااصطلاح سیستم دموکراتیک در کشور های مختلف معمولاً در انحصار بورژوازی است ، و صرفاً بافزاری برای اعمال ستم نسبت بمردم عادی مبدل گشته است . اما اصل دموکراسی گومیندان سیستم دموکراتیکی است که مردم عادی همه باید از آن سهم بگیرند ، نه آنکه از آن عده اندکی باشد .

اینست بیان جدی مانیفست نخستین کنکره ملی گومیندان منعقد در ۱۹۲۴ در دوران همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست . ولی از شانزده سال

این جمهوری اقدامات لازم معینی اتخاذ خواهد کرد که زمین مالکان ارضی را مصادره کند و میان دهقانان بی زمین و کم زمین تقسیم نماید ، شعار دکتر سون یات سن که میگوید " زمین از آن کشتکار " به تحقق در آورد ، مناسبات فئودالی را از ده بر اندازد و زمین را به مالکیت خصوصی دهقانان مبدل گرداند . در روستا وجود دهقانان مرفعه مجاز است . این است اصل " برابری حقوق در مورد مالکیت زمین " . و " زمین از آن کشتکار " شعار صحیح برای این اصل است . بطور کلی در این مرحله سخن بر سر برقراری کشاورزی سوسیالیستی نیست ، ولی اشکال مختلف اقتصاد کئوپراتیوی که بر پایه " زمین از آن کشتکار " رشد مییابند ، حاوی عناصر سوسیالیستی است .

اقتصاد چین باید راه " تحدید سرمایه " و " برابری حقوق در مورد مالکیت زمین " را دنبال کند ، اقتصاد چین هرگز نباید " از آن عده اندکی باشد " ، هرگز نباید به یک ممت سرمایه دار و مالک ارضی اجازه داد که " وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرند " و هرگز نباید اجازه داد که جامعه سرمایه داری نوع اروپا و امریکا ایجاد شود و همچنین هرگز نباید گذاشت جامعه کهنه نیمه فئودالی دوام یابد . هر کس که جسارت ورزد برخلاف این سمت گام بردارد ، بییقین نخواهد توانست بههدف خویش دست یابد و با سر به زمین خواهد خورد .

اینها هستند آن مناسبات اقتصادی درونی که چین انقلابی و در حال مقاومت علیه ژاپن باید برقرار سازد و ناگذیر برقرار خواهد ساخت .

این اقتصاد ، اقتصاد دموکراسی نوین است .

و سیاست دموکراسی نوین بیان فشرده این اقتصاد دموکراسی نوین است .

نام جمهوری چین است نه واقعیت آن . باید کاری کرد که نام با واقعیت مطابقت کند _ اینست وظیفه کنونی ما .

اینها هستند آن مناسبات سیاسی درونی که چین انقلابی و در حال مقاومت علیه ژاپن باید ایجاد کند و بهیچوجه نمیتواند ایجاد نکند ؛ اینست تنها جهت صحیح در زمینه کار " ساختمان کشور " در حال حاضر .

۶- اقتصاد دموکراسی نوین

در چین باید یک چنین جمهوری بر قرار گردد که هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه اقتصادی یک جمهوری دموکراسی نوین باشد .

بانکهای بزرگ و موسسات صنعتی و تجارتی بزرگ باید بمالکیت دولت این جمهوری درآید .

تمام مؤسسات چینی و خارجی که یا خصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوص بیرون است مانند بانکها ، راه آهن ، امور هواپیمائی توسط دولت بهر برداری و اداره خواهد شد تا سرمایه خصوصی نتواند و سائل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرد . اصل اساسی در مورد تحدید سرمایه .

این نیز بیان جدی مانیفست نخستین گنگره ملی گومیندان در زمان همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست است . این مشی صحیح ساخت اقتصادی جمهوری دموکراسی نوین است . اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراسی نوین زیر رهبری پرولتاریا دارای خصلت سوسیالیستی است و در مجموع اقتصاد ملی نیروی رهبر ی کننده را تشکیل میدهد ، اما این جمهوری اشکال دیگر مالکیت خصوصی سرمایه داری را از بین نمیرد و رشد تولید سرمایه داری را که " نتواند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرد " غدغن نمیکند ، زیرا که اقتصاد چین هنوز فوق العاده عقب افتاده است .

مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچیک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید. درست به این علت که امپریالیسم ژاپن در منجلا ببحران اقتصادی و سیاسی عمیقی فرو رفته، بسخن دیگر در آستانه مرگ است، مطلقاً لازم می بیند به چین هجوم برد و آنرا به مستعمره مبدل سازد و راه برقراری دیکتاتوری بورژوازی ورشد سرمایه داری ملی را بر آن ببندد.

در وهله دوم، سوسیالیسم است که برقراری جامعه سرمایه داری را تحت دیکتاتوری بورژوازی اجازه نمیدهد. تمام قدرت های امپریالیستی جهان دشمن ماهستند، و اگر چین خواهان استقلال باشد، بهیچوجه نمیتواند از کمک دولت سوسیالیستی و پرولتاریای بین المللی صرفنظر کند. عبارت دیگر نمیتواند از کمک اتحاد شوروی چشم پوشد، نمیتواند از کمکی که پرولتاریای ژاپن و همچنین انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان و ایتالیا از طریق مبارزه شان علیه سرمایه داری در کشور خود میسرانند، صرفنظر کند. با آنکه نمیتوان گفت که پیروزی انقلاب چین فقط پس از پیروزی انقلاب در ژاپن و همچنین انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، یا پیروزی در یک یا دو تا از این کشورها بدست خواهد آمد، ولی شک نیست که انقلاب چین نمیتواند پیروز شود مگر آنکه نیروی پرولتاریا در این کشورها بکار آید. بویژه کمک اتحاد شوروی برای پیروزی نهائی چین در جنگ مقاومت شرط مطلقاً لازم است. اگر کمک شوروی رد شود، انقلاب بشکست خواهد انجامید. آیا درسهای پیکار های ضد شوروی بعد از ۱۹۲۷ (۶) بسیار روشن نیست؟ امروز دنیا دوران نوین انقلابات و جنگ ها را میگذراند، دوران نابودی اجتناب ناپذیر سرمایه داری و رشد غلبه ناپذیر سوسیالیسم. در چنین شرایطی آیا یک تخیل پوچ نیست اگر کسی بخواهد در چین پس از پیروزی بر امپریالیسم و فئودالیسم یک جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید؟

۷- رد دیکتاتوری بورژوازی

یک چنین جمهوری که دارای سیاست و اقتصاد دموکراسی نوین است، مورد تایید بیش از ۹۰ درصد مردم کشور است و راه دیگری نیست. راه ایجاد جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی چطور؟ البته این راه قدیمی را بورژوازی اروپا و آمریکا پیمود، اما علیرغم آنکه مایلید یانه وضع بین المللی وهمچنین وضع داخلی امکان پیمودن این راه را به چین نمی دهد.

از دیدگاه وضع بین المللی، این راه به بن بست میانجامد. ویژگی وضع بین المللی کنونی بطور اساسی عبارت است از مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیسم، افول سرمایه داری و اعتلای سوسیالیسم. در وهله اول سرمایه داری بین المللی، یعنی امپریالیسم اجازه نخواهد داد که جامعه سرمایه داری تحت یکتاتوری بورژوازی در چین برقرار شود. تاریخ صد ساله اخیر چین، درست تاریخ تجاوز امپریالیستی به چین است، تاریخ مقابله امپریالیسم با استقلال و رشد سرمایه داری چین است. انقلابات گذشته چین در نتیجه سرکوب امپریالیسم شکست خوردند، از اینرو شهیدان انقلابی بیشماری در تمام عمر خود نسبت به امپریالیسم کینه و دشمنی میورزیدند. امروز امپریالیسم نیرومند ژاپن در اعماق چین نفوذ کرده و قصد دارد آنرا به مستعمره مبدل سازد؛ امروز این چین نیست که سرمایه داری خود را رشد و تکامل میبخشد، بلکه ژاپن است که سرمایه داری خود را در چین رشد و بسط میدهد؛ امروز بورژوازی چین نیست، بلکه بورژوازی ژاپن است که در چین دیکتاتوری اعمال میکند. درست است که امروز ما در دورانی هستیم که در آن امپریالیسم به واپسین دست و پا زدنهای خود مشغول است، او در آستانه مرگ است _ امپریالیسم " سرمایه اری محتضر" (۵). اما درست است به این علت که امپریالیسم دوران احتضار خودرا میگذراند، برای بقاء خویش بیش از هر موقع دیگر به مستعمرات و نیمه

هم می‌خواهید نسخه کهنه و منسوخ بورژوازی اروپا و آمریکا را کپیه کنید؟ "سرکوب کمونیستها" ده سال تمام طول کشید، ولی "سرکوب" به جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی منتهی نگردید، آیا شما فکر میکنید باز آزمایش کنید؟ درست است که از راه این ده سال "سرکوب کمونیستها" یک "دیکتاتوری حزب واحد" برقرار شد، اما این در واقع یک دیکتاتوری نیمه مستعمره - نیمه فئوالی است. و پس از چهار سال "سرکوب کمونیست ها" (از ۱۹۲۷ تا حادثه ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱) کار به "منچور کوه" منجر گردیده؛ شش سال بعد از آن در ۱۹۳۷ هجوم امپریالیسم ژاپن به جنوب دیوار بزرگ چین پیش آمد. امروز اگر باز هم کسانی بخواهند ده سال دیگر به "سرکوب کمونیستها" دست بزنند، این دیگر "سرکوب کمونیستها" از نوع جدید است که با نوع قدیم آن کمی تفاوت دارد. آیا هم اکنون تند پائی نیست که با پیشی گرفتن بر دیگران بار این امر جدید "سرکوب کمونیستها" را متهورانه برعهده میگیرد؟ این شخص وان چین وی است که ضد کمونیست سرشناس از نوع جدید شده است. هر کس که می‌خواهد به دارو دسته او بپیوندد آزاد است، ولی در اینصورت آیسراییدن تمام نغمه هائی مانند دیکتاتوری بورژوازی، جامعه سرمایه داری، کمالیسم، دولت مدرن، دیکتاتوری حزب واحد، دکترین واحد باز هم شرم آور تر نخواهد بود؟ اگر به دارودسته وان جین وی نپیوندد و بخواهند در مقاومت در برابر ژاپن شرکت جویند با این قصد که پس از پیروزی بر ژاپن، خلق را که علیه ژاپن نبرد کرده است، با یک لگد برانند، ثمرات پیروزی در مقاومت ضد ژاپنی را در انحصار خود بگیرند و "دیکتاتوری ابدی حزب واحد" را برقرار کنند، آیا این خواب و خیالی بیش نیست؟ "در برابر ژاپن مقاومت کنید!" "در برابر ژاپن مقاومت کنید!" ولی چه کسی باین مقاومت دست میزند؟ بدون کارگران دهقانان و بخشهای دیگر خرده بورژوازی شما قدمی هم نمیتوانید بردارید. و آنگهی هر کس جرأت کند به آنها لگدی بیاندازد، خودش خرد خواهد شد. آیا این جزو معلومات ابتدائی نیست؟ اما سرسختان بورژوازی چین (من فقط سرسختان

اگر در نتیجه شرایط خاص (پیروزی بورژوازی در مبارزه علیه تجاوز یونان، ضعف زیاد پرولتاریا) بعد از جنگ امپریالیستی جهانی اول و انقلاب اکتبر، ما توانستیم شاهد پیدایش ترکیه کمالی باشیم که در آن یک دیکتاتوری بورژوازی کوچک کمالیستی (۷) برقرار شده بود، بعد از جنگ جهانی دوم و پایان ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی هیچگاه ترکیه دیگری بوجود نخواهد آمد، و با احتمال ضعیفتر، ترکیه ای با ۴۵۰ میلیون نفر جمعیت. بعلت شرایط خاص چین (ضعف و خصلت سازشکاری بورژوازی، قدرت پرولتاریا و پیگیری او در انقلاب) کار هیچوقت بسهولت ترکیه انجام نیافته است. آیا عناصر بورژوازی چین، پس از شکست نخستین انقلاب کبیر در ۱۹۲۷ در باره کمالیسم داد سخن ندادند؟ اما کمال چین کجاست؟ دیکتاتوری بورژوازی و جامعه سرمایه داری چین کجاست؟ بعلاوه این با صلاح ترکیه کمالی سرانجام مجبور شد خود را در آغوش امپریالیسم انگلستان و فرانسه بیندازد و بتدریج بیک نیمه مستعمره، بیک بخش از جهان ارتجاعی امپریالیستی تبدیل گردد. در وضع بین المللی امروز، هر "قهرمانی" در مستعمرات و نیمه مستعمرات یا خود را در جبهه امپریالیستی قرار میدهد و جزئی از نیروی های ضد انقلاب جهانی میگردد؛ و یا در جبهه ضد امپریالیستی جای میگیرد و جزئی از نیروهای انقلاب جهانی میشود. او باید یکی از این دوره را برگزیند، راه دیگری نیست.

از دیدگاه وضع داخلی، بورژوازی چین مبیایستی درسهای لازم را میگرفت. در ۱۹۲۷ در موقعی که انقلاب تازه در سایه کوششهای پرولتاریا، دهقانان و بخشهای دیگر خرده بورژوازی به پیروزی انجامید، بورژوازی چین که بورژوازی بزرگ در رأس آن بود، این توده های خلق را با یک لگد کنار زد، ثمرات انقلاب را بانحصار خود درآورد و با امپریالیسم و نیروهای فئودالی اتحاد ضد انقلاب بست و مدت ده سال تمام نیروی خود را در جنگ "سرکوب کمونیستها" بکار انداخت. اما از آن چه نتیجه ای حاصل آمد؟ امروز در حالی که دشمن نیرومند عمیقاً در سرزمین ما رخنه میکند و جنگ مقاومت ضد ژاپنی هم اکنون بیش از دوسال است ادامه دارد، آیا شما باز

ما کمونیستها هرگز افراد انقلابی را نمی‌رانیم، ما با کلیه طبقات و قشر ها و تمام احزاب و سازمان های سیاسی و شخصیت‌هایی که بخواهند تا پایان با ژاپن مبارزه کنند، جبهه متحد را حفظ و همکاری طولانی خواهیم کرد. اما اگر کسانی بخواهند حزب کمونیست را کنار بزنند، این کار شدنی نیست؛ اگر کسانی بخواهند جبهه متحد را برهم زنند، این کار نیز شدنی نیست. چین باید جنگ مقاومت را ادامه دهد، وحدت و پیشرفت خود را دنبال کند؛ اگر کسانی بخواهند تسلیم شوند، تفرقه ایجاد کنند و به عقب برگردند، ما آنها را تحمل نخواهیم کرد.

۸- رد قافیه بافی " چپ "

اگر جایی برای راه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوازی نیست، آیا ممکن است راه سوسیالیسم را تحت دیکتاتوری پرولتاریا دنبال کرد؟ نه، این نیز غیر ممکن است.

شک نیست که انقلاب هنوز در نخستین مرحله خویش است، و در آینده بمرحله دوم، به سوسیالیسم تکامل خواهد کرد. چین تنها وقتی سعادت واقعی را خواهد دید که بدوران سوسیالیسم وارد شود. اما امروز هنوز زمان برای برقراری سوسیالیسم نیست. وظیفه کنونی انقلاب چین نبرد با امپریالیسم و فئودالیسم است، و تا زمانیکه این وظیفه پایان نپذیرد، از سوسیالیسم سخن هم نمیتواند بمیان آید. انقلاب چین باید ناگذیر دو مرحله را بپیماید: ابتدا مرحله دموکراسی نوین و تنها پس از آن مرحله سوسیالیسم. بعلاوه مرحله نخست بس طولانی خواهد بود و نمیتوان آنرا در ظرف یک صبح تا شام باتمام رسانید. ما مردمان تخیلی نیستیم، و نمیتوانیم از شرایط واقعی کنونی دور شویم.

پاره ای مبلغان بدخواه عمداً این دو مرحله مختلف انقلاب را با هم مخلوط میکنند و به توصیه باصطلاح " تئوری انقلاب واحد " میپردازند تا نشان دهند که سه اصل خلق تمام مراحل انقلاب را در بر میگیرد و

را در نظر درام (گویا از گذشت بیست سال هیچ چیزی نیاموخته اند. آیا آنها را نمیشنود که باز در باره " تحدید حزب کمونیست " تحلیل حزب کمونیست " و " مبارزه با حزب کمونیست " داد سخن سرمیدهند؟ مگر ندیدید که بدنبال " تدابیر بمنظور تحدید فعالیت حزب بیگانه " " تدابیر بمنظور حل مسئله احزاب بیگانه " آمد و بعد هم " رهنمود هائی بمنظور حل مسئله احزاب بیگانه "؟ اما آخر اگر آنها " تحدید " و " تحلیل " را بهمین قسم ادامه دهند، این سوال پیش می آید که چه سرنوشتی برای ملت و چه سرنوشتی برای خود ذخیره میکنند؟ ما به این آقایان صمیمانه توصیه میکنیم که شما چشمهای خود را بروی چین و جهان، بروی آنچه که در داخل و خارج کشور میگذرد، بروی وضع کنونی بگشائید و همان خطا های خود را از سر نگیرید. هرگاه شما در خطاهای خود پافشاری کنید، بیقین آینده ملت فلاکت بار خواهد بود، اما من گمان میکنم که وضع خود شما نیز چندان بهتر نخواهد گردید. این مطلقاً صحیح و مسلم است، اگر سرسختان بورژوازی چین سر عقل نیایند، آینده تیره ای در انتظار آنها خواهد بود و خود را بسوی مرگ و نابودی خواهند کشاند. از اینرو ما امید داریم که در چین جبهه متحد ضد ژاپنی حفظ گردد، با همکاری همه بجای آنکه انحصار یک دارو دسته در میان باشد، پیروزی مبارزه ضد ژاپنی تأمین شود؛ این تنها راه صحیح است و هر راه دیگر نامعقول است. اینست آنچه که ما کمونیستها صمیمانه به آنها توصیه میکنیم و دیگر ما را سرزنش نکنید که شما را از پیش اخطار نکردیم.

این گفتار قدیم چینی که " اگر خوراکی است بگذار همه بخورند "، سرشار از حقیقت است. از آنجا که همه بادشمن نبرد میکنند، باید همه امکان تغذیه داشته باشند، باید همه حق کار و حق آموزش داشته باشند. روشی مانند " همه چیز مال من " . " هیچکس جرأت نمیکند بمن ضرر برساند "، چیزی جز نیرنگهای کهنه ارباب فئودال نیست. در سالهای ۴۰ قرن بیستم، این روش کهنه دیگر ارزشی ندارد.

که ابتدا در محافل فرهنگی و مطبوعاتی افکار عمومی را آماده سازند. نقشه که طرح شد دیگر کار را نباید کش داد؛ آنها چندین میتافزیک فروش (۸) را با اضافه چند نفر تروتسکیست اجیر کرده اند تا قلم را مانند شمشیر برافرازند، سر و صدا راه بیندازند و بیملاحظه ضرباتی وارد آوردند. بدین ترتیب بنجلهائی از انبان خود بیرون آوردند، مانند: "تئوری انقلاب واحد" و افسانه هائی که گویا کمونیسم متناسب با شرایط ملی چین نیست، حزب کونیست در چین علت وجودی ندارد، ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید در جنگ مقاومت ضد ژاپنی خرابکاری میکنند و بدون اینکه بجنگند بیجهت حرکت میکنند، منطقه مرزی شنسی-گان سو-نین سیا یک تیول فئودالی است، حزب کمونیست متمرّد است، طالب وحدت نیست و فقط در جستجوی آنست که توطئه و اغتشاش بر پاکند. هدف آنها اینست که کسانی را که نمیدانند در دنیا چه میگردد، فریب دهند و سرمایه داران بتوانند در فرصت مناسب با اقامه دلائل موجه ۴۹ یا ۵۱ در صد را بجیب بزنند و منافع قاطبه ملت را در دست بدشمن بفروشند. این آن چیزی است که در باره آن میگویند: "تیر و ستون را بدزد و با چوب های پوسیده آنها را عوض کن" _ تدارک ایدئولوژیک و زمینه سازی افکار عمومی پیش از تسلیم است. این آقایان که با قیافه جدی "تئوری انقلاب واحد" را به پیش میکشند و با کمونیسم و حزب کمونیست مبارزه مینمایند، در واقع بخاطر چیز دیگر بجز ۴۹ یا ۵۱ در صد کار نمیکند و چه رنجی در این راه بر خود هموار کرده اند! "تئوری انقلاب واحد" تئوری اعراض از انقلاب است، اینست کنه مطلب.

اما گروه دیگری از مردم نیز هست که شاید مقاصد بدی نداشته باشند و فقط "تئوری انقلاب واحد" و تصور کاملاً ذهنی "انجام انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی بیکبار" آنها را گمراه ساخته است؛ آنها توجه ندارند که انقلاب به مرحله ها تقسیم میشود و باید اجباراً از انقلابی به انقلاب دیگر رفت و "انجام دو انقلاب بیکبار" امکان ناپذیر است. چنین نظریاتی که مراحل انقلاب را باهم مخلوط میکنند و از کوششی که در برابر وظیفه کنونی لازم

کمونیسم علت وجودی خود را از دست داده است؛ آنها از این "تئوری" استفاده میکنند برای آنکه با کمونیسم و حزب کمونیست، بارتش هشتم، با ارتش چهارم جدید و با منطقه مرزی شنسی-گان سو-نین سیا بشدت مخالفت ورزند. هدف آنها اینست که هر گونه انقلابی را از اساس بر اندازند، علیه انقلاب پیگیر بورژوا-دموکراتیک و جنگ پیگیر مقاومت ضد ژاپنی مبارزه کنند و بالاخره افکار عمومی را برای تسلیم در برابر تجاوزکاران ژاپنی آماده و مهیا سازند. این وضع را امپریالیستهای ژاپن از روی نقشه ایجاد کرده اند. زیرا امپریالیستهای ژاپن پس از اشغال اوهان در یافتند که تنها با نیروی نظامی نمیتوان چین را به اسارت درآورد، و آنگاه آنها به حمله سیاسی و تطمیع اقتصادی پرداختند. حمله سیاسی برای آنست که عناصر متزلزل جبهه ضدژاپنی را فریب دهند، جبهه متحد را به تفرقه بکشاند و همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست را برهم زند. تطمیع اقتصادی عبارت از "همکاری در اداره مؤسسات صنعتی" است. تجاوزکاران ژاپنی در چین مرکزی و چین جنوبی به سرمایه داران چینی اجازه داده که تا ۵۱ در صد در سرمایه گذاری شرکت کنند و ۴۹ در صد دیگر سهم سرمایه ژاپنی باشد؛ و در چین شمالی به سرمایه داران چینی اجازه داده که تا ۴۹ در صد سرمایه گذاری شرکت کنند و ۵۱ در صد دیگر از آن سرمایه ژاپنی باشد. تجاوزکاران ژاپنی همچنان به سرمایه داران چینی وعده کرده که مؤسسات قدیمی آنها را به آنان باز گردانند و ارزش این مؤسسات بحساب سهم سرما یه آنها گذاشته خواهد شد. بدین ترتیب بعضی از سرمایه داران بی وجدان تمام اصول اخلاقی را فراموش کرده و فقط سود را میبینند و اشتیاق فراوانی به این کار از خود نشان میدهند. بخشی از آنها بسرکردگی وان جین وی تسلیم گردیده اند. بخشی دیگر نیز که خود را در جبهه ضد ژاپنی نهان ساخته اند، در این اندیشه اند که به دشمن بپیوندند. اما آنها مانند دزدان بزدل میترسند که حزب کمونیست راه را بر آنها ببندد؛ آنها بیشتر از این وحشت دارند که مردم داغ خاین بملت را در پیشانی آنان بزنند. از اینرو آنها گرد هم جمع آمده اند، جلسه ای تشکیل داده اند و طی آن تصمیم گرفتند

موزه نهاده شده و در کشور های دیگر چون " آفتابی که در پشت کوههای باختر فرومینشیند و محتضریکه بسرعت خاموش میشود " میماند که عنقریب به موزه تاریخ سپرده خواهد شد . تنها سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی کمونیستی مانند بهمینی که از کوه فروغلطد و آذرخشی که آسمان را روشن کند ، جوشان و خروشان بر سراسر جهان دامن میگسترد و بهار دل انگیز خود را میپورود . از زمانی که کمونیسم علمی در چین راه یافت ، افق دید مردم وسعت گرفت و انقلاب چین نیز سیمای خود را تغییر داد . بدون هدایت کمونیسم انقلاب دموکراتیک چین هرگز توفیق نخواهد یافت ، چه رسد بمرحله بعدی انقلاب . اینست دلیل اینکه سرسختان بورژوازی با فریاد های بلند " جمع کردن " کمونیسم را مطالبه میکنند . معذالک این " جمع کردن " در واقع غیر ممکن است ، زیرا بمحض اینکه " جمع شود " ، چین به انقیاد در خواهد آمد . کمونسم برای دنیای امروز اختر راهنماست ؛ برای چین امروزی نیز چنین است .

چه کسی نمیداند که حزب کمونیست در موضوع سیستم اجتماعی دو برنامه دارد - برنامه آتی و برنامه آتی یا برنامه حد اقل و برنامه حد اکثر : دموکراسی نوین برای حال و سوسیالیسم برای آینده ؛ اینها دو جزء از یک کل ارگانیک اند و بوسیله تمام سیستم ایدئولوژیک کمونیست هدایت میشوند . آیا کمال بیعقلی نیست که دیوانه وار فریاد بر میاورند که باید کمونیسم را " جمع کرد " به این دلیل که برنامه حد اقل حزب کمونیست اساساً همانند اصول سیاسی سه اصل خلق است ؟ برای ما کمونیستها درست بمناسبت شباهت اساسی میان اصول سیاسی سه اصل خلق و برنامه حد اقل ماست که میتوانیم " سه اصل خلق را بعنوان پایه اساسی جبهه متحد ضد ژاپنی " بشناسیم و بپذیریم که " سه اصل خلق امروزی برای چین ضروری است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند ؛ در غیر اینصورت چنین امکانی وجود نمیداشت . جبهه متحد کمونیسم و سه اصل خلق در مرحله انقلاب دموکراتیک همین است . وقتی دکتر سون یاتسن میگفت : " کمونیسم دوست خوب سه اصل خلق است " (۱۰) ، او

است میکاهد ، بنوبه خود بسیار زیان بخش است . این درست است اگر گفته شود که از دو مرحله انقلاب ، مرحله نخست شرط مرحله دوم را فراهم میسازد و هر دو مرحله باید بهم متصل باشد ، بدون اینکه امکان داده شود یکمرحله دیکتاتوری بورژوازی میان آنها فاصله افتد . اینست تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب . این ادعا که انقلاب دموکراتیک دارای وظیفه معینی نیست و زمان معینی بدان اختصاص ندارد ووظیفه دیگری مثلاً وظیفه انقلاب سوسیالیستی را _ که تنها میتواند درزمان دیگری انجام یابد _ میتوان همراه با وظیفه انقلاب دموکراتیک انجام داد و این را " انجام دو انقلاب بیکبار " نامیدن ، یک پندار واهی است که انقلابیون واقعی آنرا نمیپذیرند .

۹- رد سرسختان

حال سرسختان بورژوازی بنوبه خود پا بمیدان نهاده و میگویند : خوب ! شما کمونیستها سیستم اجتماعی سوسیالیستی را بمرحله بعدی ماکول و اعلام کرده اید که " سه اصل خلق امروز برای چین ضروری است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند " (۹) ، موقتاً کمونیسم خود را جمع کنید . چنین سخنانی زیر عنوان " دکترین واحد " اخیراً به فریاد های دیوانه واری بدل شده است . این فریاد در ماهیت خود معرف تمایلات سرسختان به استبداد بورژوائی است . اما با لحن مؤدبانه میتوان این فریاد را فقدان مطلق عقل سلیم نامید .

کمونیسم سیستم کامل و واحدی از ایدئولوژی پرولتاریائی و در عین حال نظام اجتماعی نوینی است که با هر سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کاملترین ، مترقی ترین ، انقلابی ترین و منطقی ترین آنها در سراسر تاریخ بشریت است . سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی فتودالی دیگر به موزه تاریخ سپرده شده است . سیستم ایدئولوژیک و نظام اجتماعی سرمایه داری نیز در بخشی از جهان (در اتحاد شوروی) در

دو حزب بر قرار شده است. این جنبه را از نظر دور داشتن یعنی مرتکب اشتباه شدن.

ثانیاً تفاوتها: (۱) - تفاوت در قسمتهائی از دو برنامه مربوط بمرحله انقلاب دموکراتیک. برنامه سیاسی کمونیستی برای سراسر مرحله انقلاب دموکراتیک شامل استقرار تام و تمام قدرت توده ای، هشت ساعت روز کار و اجرای پیگیر برنامه کامل انقلاب ارضی است، در حالیکه سه اصل خلق فاقد اینهاست. اگر سه اصل خلق باین مواد تکمیل نشود و خود را آماده برای اجرای آنها ننماید، میان دو برنامه دموکراتیک فقط یک شباهت اساسی وجود دارد و نمیتوان از شباهت کامل صحبت کرد. (۲) - تفاوتیکه یکی مرحله انقلاب سوسیالیستی را در بر دارد و دیگری ندارد. کمونیسم علاوه بر مرحله انقلاب دموکراتیک مرحله انقلاب سوسیالیستی را نیز در بر میگیرد، از اینرو علاوه بر برنامه حد اقل یک برنامه حد اکثر یعنی برنامه استقرار سیستم اجتماعی سوسیالیستی و کمونیستی را نیز دارد. سه اصل خلق فقط مرحله انقلاب دموکراتیک را در نظر میگیرد و متضمن مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست و بهمین جهت فقط برنامه حد اقل دارد و نه برنامه حد اکثر، بعبارت دیگر نه برنامه استقرار سیستم اجتماعی سوسیالیستی و کمونیستی. (۳) - تفاوت در جهان بینی. جهان بینی کمونیستی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است، در حالیکه سه اصل خلق تاریخ را از لحاظ رفاه خلق توضیح میدهد و ماهیتاً جهان بینی آن دوآلیسم یا ایده آلیسم است. بنابراین، این دو جهان بینی در تقابل هم قرار گرفته اند. (۴) - تفاوت در پیگیری انقلاب. در نزد کمونیست ها وحدت تئوری و پراتیک وجود دارد یعنی آنها در انقلاب پیگیر هستند. در نزد هواداران سه اصل خلق به استثنای کسانی که مطلقاً به انقلاب و به حقیقت وفا دارند، وحدت تئوری و پراتیک موجود نیست. آنچه که میگویند با آنچه که میکنند در تضاد است، بعبارت دیگر آنها در انقلاب پیگیر نیستند. اینهاست تفاوت دو دکتربین و همین تفاوتهاست که کمونیستها را از هواداران سه اصل خلق

درست بهمین جنبه متحد اشاره میکرد. انکار کمونیسم در حقیقت انکار جنبه متحد است. سرسختان درست به این علت که میخواهند دکتربین حزب واحد خود را بکار بندند و جنبه متحد را انکار کنند، برای انکار کمونیسم چنین مهملاتی بهم بافته اند.

تئوری "دکتربین واحد" نیز مزخرف است. تا زمانیکه طبقات وجود دارند، بتعداد طبقات دکتربین وجود خواهد داشت و حتی گروه های مختلف هر طبقه دکتربین خاص خود را دارند. در حالیکه طبقه فئوال فئودالیسم را دارد، بورژوازی کاپیتالیسم را، بودائیستها بودائیسم را، مسیحی ها مسیحیت را دهقانان چند خدائیگری را و درسالیان اخیر مردمانی پیدا میشوند که کمالیسم، فاشیسم، ویتالیسم (۱۱)، "دکتربین توزیع بر حسب کار" (۱۲) را توصیه میکنند، برای چه پرولتاریا نمیتواند کمونیسم خود را داشته باشد؟ در حالیکه "ایسم های" بیشمار یافت میشوند، پس برای چه فقط در برابر کمونیسم فریاد بر میآورند که باید آنها "جمع کرد"؟ راست بخواهی ممکن نیست آنها "جمع کرد". بهتر است مسابقه ای برقرار شود. اگر کمونیسم باخت، ما کمونیست ها این باخت را باخوشروئی میپذیریم. اما اگر اینطور نیست، بگذار این "دکتربین واحد" که بر خلاف اصل دموکراسی است، هرچه زود تر "جمع شود"!

برای رفع سوء تفاهات و برای گشودن چشمهای سرسختان باید باوضوح تفاوتها و شباهت میان سه اصل خلق و کمونیسم را نشان داد. اگر دکتربین - سه اصل خلق و کمونیسم را باهم مقایسه کنیم، در آنها شباهت و تفاوتهائی خواهیم یافت.

اولا شباهت: این شباهت در برنامه سیاسی اساسی دو دکتربین برای مرحله انقلاب بورژوا - دموکراتیک در چین است. سه اصل سیاسی انقلابی: ناسیونالیسم، دموکراسی و رفاه خلق بر طبق تفسیری که دکتربین سون یاتسن در ۱۹۲۴ از سه اصل خلق بدست داد، در اساس خود شبیه برنامه سیاسی کمونیستی در مرحله انقلاب دموکراتیک چین است. در نتیجه این شباهت و همچنین در نتیجه بکار بردن سه اصل خلق، جنبه متحد دو دکتربین و

دیگر همه غلط. از قرار معلوم این یک "خبرساختگی" گمونیستها نیست، زیرا بسیاری از اعضای گومیندان و خود من شخصاً شاهد تصویب این مانیفست بوده ایم.

این مانیفست میان دو مرحله تاریخی سه اصل خلق فرق میگذارد. پیش از آن سه اصل خلق به مقوله کهنه تعلق داشت و سه اصل خلق برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک کهنه در یک کشور نیمه مستعمره، سه اصل دموکراسی کهنه خلق و سه اصل کهنه خلق بود.

پس از آن سه اصل خلق به مقوله نوین تعلق دارد، و سه اصل خلق برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین در یک کشور نیمه مستعمره، سه اصل دموکراسی نوین خلق و سه اصل نوین خلق میباشد. فقط این سه اصل خلق، سه اصل انقلابی خلق در دوران نوین است.

این سه اصل انقلابی خلق در دوران نوین، سه اصل نوین یا واقعی خلق مشمول است بر سه اصل سیاسی اساسی - اتحاد با روسیه، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران. اگر این سه اصل سیاسی یا یکی از آنها نباشد، در اینصورت در دوران نوین سه اصل خلق قلابی یا ناقص از آب در می آید.

اولاً سه اصل انقلابی خلق، سه اصل نوین یا واقعی خلق باید اتحاد با روسیه را در بر گیرد، اتحاد در حال حاضر بسیار واضح است که اگر اصل سیاسی اتحاد با روسیه، اتحاد با دولت سوسیالیستی مورد قبول واقع نشود، اجباراً اصل سیاسی اتحاد با قدرتهای امپریالیستی صورت خواهد گرفت. آیا پس از ۱۹۲۷ ما شاهد چنین وضعی نبوده ایم؟ در موقعی که مبارزه میان اتحاد شوروی سوسیالیستی و امپریالیسم بیشتر شدت مییابد، چین باید در این سمت یا در آن سمت دیگر قرار گیرد، این گرایش اجتناب ناپذیر است. اگر ممکن است بدین سمت یا سمت دیگر متمایل نگردید؟ نه، این یک پندار واهی است. تمام جهان بسوی یکی از این دو جبهه کشیده خواهد شد؛ از این پس "بیطرفی" در جهان فقط واژه گول زننده ای است. بطریق اولی برای چین که علیه یک قدرت امپریالیستی که عمیقاً در سر زمین آن

متمایز میسازد. این تفاوتها را از نظر دور داشتن، فقط جنبه شباهت را دیدن و جنبه متضاد را ندیدن یقیناً خطای بزرگی است.

با درک این مطلب معلوم خواهد شد که سرسختان بورژوازی با چه قصدی "جمع کردن" کمونیسم را مطالبه میکنند. این امر اگر ناشی از استبداد بورژوازی نباشد، ناشی از فقدان تام و تمام عقل سلیم است.

۱۰ - سه اصل کهنه خلق و سه اصل نوین خلق

سرسختان بورژوازی از تحولات تاریخی مطلقاً چیزی نمیدانند؛ معلومات آنها در چنان سطح پائینی است که میتوان گفت هیچ است. آنها نه تفاوتها میان کمونیسم و سه اصل خلق را می بینند و نه تفاوتهای میان سه اصل کهنه خلق و سه اصل نوین خلق.

ما کمونیستها "سه اصل خلق را بعنوان پایه سیاسی جبهه متحد ملی ضد ژاپنی" می پذیریم، ما اذعان میکنیم که "سه اصل خلق امروز برای چین ضروری است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند"، ما اعتراف میکنیم که برنامه حد اقل کمونیسم در اساس خودهمانند اصول سیاسی سه اصل خلق است. اما صحبت بر سر کدام سه اصل خلق است؟ این درست آن سه اصل خلق است که دکتر سون یاتسن در «مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان» از آن تفسیر جدیدی بدست داده است نه سه اصل خلق دیگر. من امید وارم که این آقایان سر سخت یک لحظه از لذت سرشار کار خود در زمینه "تحدید حزب کمونیست"، "تحلیل حزب کمونیست" و "مبارزه با حزب کمونیست" دست بردارند برای آنکه کمی این مانیفست را ورق بزنند. در این مانیفست دکتر سون یاتسن گفت: "تفسیر صحیح سه اصل خلق از جانب گومیندان در همینجاست." بنابراین این تنها سه اصل خلق واقعی است و هر کدام دیگری قلابی است؛ تنها آن تفسیر از سه اصل خلق که در «مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان» آمده "تفسیر صحیح" است و تفسیرهای

این هم مضحک است. تا زمانیکه شما ضد کمونیست میباشید، بدنبال هرکس که بروید خائن بملت هستید، زیرا که دیگر نمیتوانید با ژاپن بمبارزه پردازید و چنانچه بگوئید: "من مستقلاً علیه حزب کمونیست مبارزه میکنم". این یاهو سرائی است. چگونه "قهرمانان" مستعمرات و نیمه مستعمرات میتوانند بیک اقدام ضد انقلابی بزرگی نظیر آن دست زنند بدون آنکه بر نیروهای امپریالیستی تکیه کنند؟ در گذشته تقریباً تمام نیروهای امپریالیستی جهان بسیج گردیدند و مدت ده سال علیه حزب کمونیست نبرد کردند، ولی بجائی نرسیدند، اکنون چگونه میتوان ناگهان "مستقلاً" با آن مبارزه کرد؟ بعضیها در خارج منطقه مرزی ما میگویند: "مبارزه با حزب کمونیست خوب است، ولی توفیق در آن ممکن نیست." اگر این گفته شایعه ای نباشد، فقط نیمی از آن نادرست است، "مبارزه با حزب کمونیست"، بیقین چیزی است که "توفیق در آن ممکن نیست". دلیل این وضع بطور عمده در حزب کمونیست نیست، بلکه در مردم عام است، زیرا که مردم عام حزب کمونیست را دوست دارند نه "مبارزه" با آن را. اگر شما در لحظه ای که دشمن ملت عمیقاً در سر زمین ما نفوذ کرده است، با حزب کمونیست بمبارزه پردازید، مردم عام کارتان را خواهند ساخت و نسبت بشما ترحمی روا نخواهند داشت. هیچ شک و تردیدی نیست که کسی بخواهد با حزب کمونیست مبارزه کند، باید آماده باشد با خاک یکسان شود. اگر شما نمی خواهید به چنین سرنوشتی دچار شوید، آنوقت براستی بهتر است که از این مبارزه بپرهیزید. این توصیه صمیمانه ای است که ما به تمام "قهرمان" ضد کمونیسم میکنیم. با این ترتیب هیچ چیزی واضحتر از این نیست که سه اصل کنونی خلق باید در برگیرنده همکاری با حزب کمونیست باشد وگرنه محکوم به نیستی است. این نکته برای سه اصل خلق یک مسئله مرگ و زندگی است: با همکاری با حزب کمونیست سه اصل خلق زنده خواهد ماند، و در نتیجه مبارزه با حزب کمونیست سه اصل خلق نابود خواهد شد. چه کسی میتواند خلاف آنرا ثابت کند؟

رسوخ کرده، مبارزه میکند، بدون کمک شوروی هیچ امیدی به پیروزی نهائی نیست. اگر اتحاد با امپریالیسم بجای اتحاد با شوروی بنشیند، میبایست کلمه "انقلابی" را از سه اصل خلق حذف کرد، در اینصورت این سه اصل خصلت ارتجاعی بخود خواهد گرفت. در پایان تحلیل باید گفت که سه اصل "بیطرف خلق" وجود ندارد و فقط میتواند سه اصل انقلابی یا ضد انقلابی باشد. اگر بنا بر فورملی که در گذشته وان جین وی به پیش کشید، به "مبارزه در دو جبهه" (۱۳) دست زده شود و اگر میشد سه اصل خلق حاکی از "مبارزه در دو جبهه" نیز وجود داشته باشد، آیا این قهرمانی نخواهد بود؟ اما افسوس که خود مخترع آن وان جین وی نیز آنرا رها کرده است (یا "جمع کرده است")، وی اکنون سه اصل خلق حاکی از اتحاد با امپریالیسم را پذیرفته است. اگر گفته شود که در جمع امپریالیستهای خاور و باختر تفاوتی هست اگر او با امپریالیستهای خاور اتحاد می بندد و ما برخلاف او با عده ای امپریالیستهای باختر اتحاد می بندیم و سپس بسوی شرق حمله میبریم، آیا این یک روش خیلی انقلابی نیست؟ اما علیرغم آنکه مایلند یانه امپر یالیستهای باختر میخواهند با اتحاد شوروی و با حزب کمونیست مبارزه کنند، اگر شما با آنها اتحاد بسته اید، آنها از شما خواهند خواست که به شمال حمله کنید، و انقلاب شما بجائی نخواهد رسید. در این شرایط سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق لزوماً سه اصل خلق حاکی از اتحاد با روسیه است و نه هرگز سه اصل خلق حاکی از اتحاد با امپریالیسم علیه روسیه.

ثانیاً سه اصل انقلابی خلق، نوین یا واقعی خلق باید همکاری با حزب کمونیست را در برگیرد. شما با حزب کمونیست یا همکاری کنید یا مبارزه. مبارزه با حزب کمونیست سیاست امپریالیستهای ژاپن و وان جین وی است؛ اگر شما نیز میخواهید با حزب کمونیست به نبرد برخیزید، بسیار خوب، آنها از شما دعوت خواهند کرد که به "شرکت ضد کمونیستی" آنها بپیوندید. باین ترتیب آیا شما کمی مظنون به خیانت بملت نیستید؟ ممکن است بگوئید: "من نه بدنبال ژاپن بلکه بدنبال کشورها ی دیگر میروم."

انقلاب نمیتواند پیروز شود، زیرا این طبقه رهبر انقلاب چین بوده و بیش از همه دارای کیفیت انقلابی است. در چنین شرایطی سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق باید حاوی اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران باشد. اگر سه اصل خلق دارای چنین اصلی نباشد، با صداقت و از صمیم قلب دهقانان و کارگران یاری نرساند و "برانگیختن توده های مردم" را عملی نکند، محکوم به نابودی خواهد بود.

از اینرو میتوان نتیجه گرفت که آن سه اصل خلق که از سه اصل سیاسی - اتحاد با روسیه، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران منحرف شود، آینده نخواهد داشت. هر هوادار با وجدان سه اصل خلق باید جداً باین نکته بیندیشد.

این سه اصل خلق که حاوی سه اصل سیاسی اساسی میباشد، سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق همان سه اصل دموکراسی نوین خلق است، تکامل سه اصل کهنه خلق است، سهم بزرگ دکتر سون یاتسن و محصول دورانی است که در آن انقلاب چین به بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی تبدیل گردیده است. فقط این سه اصل خلق است که حزب کمونیست چین "امروز برای چین ضروری" تشخیص میدهد و اعلام میکند که "آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند"؛ فقط این سه اصل خلق است که با برنامه سیاسی حزب کمونیست چین در مرحله انقلاب دمکراتیک یا با برنامه حد اقل آن شباهت اساسی دارد.

اما سه اصل کهنه خلق محصول دوران کهنه انقلاب چین بود. روسیه آنزمان روسیه امپریالیستی بود و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی اتحاد با روسیه امکان پذیر نبود؛ بهمین قسم در چین در آنزمان حزب کمونیست وجود نداشت و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی همکاری با حزب کمونیست امکان نداشت؛ در آنموقع جنبش کارگری و دهقانی هنوز بطور کامل اهمیت سیاسی خود را نشان نداده و هنوز توجه مردم را بسوی خود جلب نکرده بود، و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی اتحاد با کارگران و دهقانان غیر ممکن بود. از اینرو پیش از تجدید سازمان گومیندان در ۱۹۲۴ سه اصل خلق هنوز از

ثالثاً سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق باید اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران را در بر گیرد. اگر شما خواهان چنین اصل نیستید، اگر شما نمی خواهید با صداقت و از صمیم قلب به دهقانان و کارگران کمک کنید، اگر شما نمی خواهید "برانگیختن توده های مردم" را که در "وصیت نامه دکتر سون یاتسن" گنجیده است عملی کنید، شما شکست انقلاب و شکست خودتانرا تدارک می بینید. استالین گفته است: "مسئله ملی در واقع یک مسئله دهقانی است." (۱۴) این به آن معنی است که انقلاب چین در واقع یک انقلاب دهقانی است، و مبارزه کنونی علیه ژاپن در واقع مبارزه دهقانی است. سیاست دموکراسی نوین در واقع عبارتست از سپردن قدرت به دهقانان. سه اصل نوین یا واقعی خلق در واقع دکترین انقلاب دهقانی است. فرهنگ توده ها در واقع بالا بردن سطح فرهنگی دهقانان است. جنگ مقاومت ژاپنی در واقع یک جنگ دهقانی است. امروز ما در زمانی زندگی میکنیم که "اصل رفتن به کوه" (۱۵) مورد اجراست، در کوه جلساتی تشکیل داده میشود، کار میکنند، کلاسهای درس ترتیب میدهند، روزنامه بچاپ میرسانند، کتاب مینویسند، قطعات تأثر بازی میکنند - تمام اینها در واقع برای دهقانان است. تمام آنچه که در جنگ مقاومت ضد ژاپنی احتیاج دارد و حتی مایحتاج زندگی خود ما در واقع از طرف دهقانان تأمین میشود. وقتی گفته میشود "در واقع" منظور در اساس است، همانطور که خود استالین توضیح داده است، این به آن معنی نیست که عوامل دیگر از نظر فروگذارده میشود. دهقانان ۸۰ در صد جمعیت چین را تشکیل میدهند، اینرا حتی یک شاگرد مدرسه ابتدائی نیز میداند. از اینرو مسئله دهقانی مسئله اساسی انقلاب چین شده و نیروهای دهقانان نیروی عمده انقلاب چین را تشکیل میدهد. پس از دهقانان کارگران در سکنه چین مقام دوم را اشغال میکنند. چین دارای چند میلیون کارگر صنعتی و چند ده میلیون پیشه ور و کارگر کشاورزی است. بدون کارگران صنایع مختلف چین نمیتواند بزنگی خود ادامه دهد، زیرا آنها تولید کنندگان بخش صنعتی اقتصاد ما میباشدند. بدون طبقه کارگر صنعتی مدرن

باره آن نیست. هواداران سه اصل خلق در این باره نیز باید با دقت بیاندیشند.

علی ای حال، تا موقعی که وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم در اساس خود انجام نیافته، هیچ انسان با وجدان سه اصل نوین خلق را رها نخواهد کرد، آنهایی که سه اصل نوین خلق را رها میکنند، فقط وان جین وی و نظایر او میباشند. با آنکه اینها میتوانند با سر سختی تمام سه اصل خلق دروغین ضد روسیه، ضد کمونیستی، ضد دهقانی و ضد کارگری را تعقیب کنند، ولی باز مردمان با وجدان و شیفته عدالت پیدا خواهد شد که از سه اصل واقعی خلق مطروحه سون یاتسن پشتیبانی خواهند نمود. اگر درست است که پس از برقراری ارتجاع در ۱۹۲۷ هنوز بسیار هواداران واقعی سه اصل خلق بودند که بمبارزه خود در راه انقلاب چین ادامه میداند، اکنون که دشمن ملت عمیقاً در سر زمین ما نفوذ کرده، بدون تردید تعداد چنین مردمانی به هزاران هزار بالغ خواهد شد. ما کمونیستها پیوسته همکاری طولانی خود را با کلیه هوادان صدیق سه اصل خلق تحقق خواهیم بخشید و در حالیکه دست رد به سینه خائنین بملت و ضد کمونیستهای علاج ناپذیر میزنیم، هیچ دوستی را رها نخواهیم کرد.

۱۱- فرهنگ دموکراسی نوین

ما در فوق خصوصیات تاریخی چین در دوران جدید و همچنین مسئله جمهوری دموکراسی نوین را توضیح دادیم. اکنون میتوانیم به مسئله فرهنگ پردازیم.

یک فرهنگ معین انعکاس سیاست و اقتصاد یک جامعه معین از لحاظ ایدئولوژیک است. در چین یک فرهنگ امپریالیستی وجود دارد که انعکاس سلطه و یا سلطه قسمی امپریالیسم در زمینه های سیاسی و اقتصادی بر چین است. این فرهنگ را نه تنها آن سازمانهای فرهنگی که مستقیماً

مقوله کهنه بود، یعنی سه اصل خلقی بود که کهنه شد. اگر آن سه اصل خلق به سه اصل نوین خلق تکامل نمی یافت، گومیندان نمیتوانست پیشرفت کند. دکتر سون یاتسن با عقل و ذکاوت خود این نکته را دریافت، و از کمک اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین برخوردار گردیده، تفسیر جدیدی از سه اصل خلق بدست داد، و بآن خصوصیات تاریخی نوین بخشید؛ در نتیجه جبهه متحد سه اصل خلق با کمونیسم بوجود آمد، نخستین همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست برقرار گردید، هواداری تمام مردم کشور جلب شد و انقلاب سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۷ برپا گردید.

سه اصل کهنه خلق در دوران گذشته انقلابی بود و خصوصیات تاریخی دوران خود را منعکس میساخت. اما اگر در دوران جدید، هنگامیه سه اصل نوین خلق برقرار گردیده همان روش قدیم تکرار شود، اگر بعد از پیدایش دولت سوسیالیستی با اتحاد با روسیه مخالفت شود، اگر بعد از تأسیس حزب کمونیست همکاری با حزب کمونیست انکار شود، اگر پس از آنکه کارگران و دهقانان آگاهی یافته نیروی عظیم سیاسی را از خود نشان داده اند اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران رد گردد، در اینصورت این روش ارتجاعی است که نشانه بی خبری از زمان خود میباشد. استقرار ارتجاع بعد از ۱۹۲۷ نتیجه همین بیخبری از زمان است. ضرب المثلی میگوید: "قهرمان کسی است که مطالبات زمان خود را درک میکند." من امید وارم که هواداران کنونی سه اصل خلق این اندرز را بخاطر خواهند سپرد.

هر گاه سه اصل خلق مقوله کهنه در نظر گرفته میشود، اساساً وجه مشترکی میان آنها و برنامه حد اقل کمونیسم وجود ندارد، زیرا که آنها متعلق به دوران گذشته و کهنه شده است. اگر نوعی از سه اصل خلق علیه روسیه و حزب کمونیست و دهقانان و کارگران مبارزه کند، آن دیگر ارتجاعی است که نه فقط هیچ وجه مشترکی با برنامه حد اقل کمونیسم ندارد، بلکه با کمونیسم از در خصومت در میآید و بنابراین نیازی به بحث در

نیروی های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نوین همه نیرو های انقلابی چین هستند که با سیاست کهنه، اقتصاد کهنه و فرهنگ کهنه بمقابله برمیخیزند. این چیز های کهنه شامل دو قسمت اند: یکی سیاست، اقتصاد و فرهنگ نیمه فئودالی خود چین؛ دیگری سیاست، اقتصاد و فرهنگ امپریالیستی و در اتحاد ایندو سرکردگی با دومی است. اینها همه بد است و باید از ریشه کنده شود. مبارزه میان نوین و کهنه در جامعه چین، مبارزه میان نیرو های نوین توده های مردم (کلیه طبقات انقلابی) با نیرو های کهنه امپریالیستها و طبقه فئودال است. این مبارزه میان نوین و کهنه مبارزه ایست میان انقلاب و ضد انقلاب. چنانچه از جنگ تریاک بعد بحساب آورده شود، این مبارزه صد سال است که ادامه دارد و اگر از انقلاب ۱۹۱۱ بحساب آورده شود، تقریباً سی سال از آن میگذرد.

اما بطوری که در فوق گفتیم، انقلابات را نیز میتوان به نوین و کهنه رده بندی کرد، آنچه که در یک دوران از تاریخ نوین است، در دوران دیگری از تاریخ کهنه میشود. صد سال انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را نمیتوان به دو مرحله بزرگ تقسیم کرد: هشتاد سال نخستین و بیست سال اخیر. هر یک از این دو مرحله بزرگ دارای یک خصوصیت اساسی تاریخی است، بدینقسم که در هشتاد سال نخستین انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله کهنه تعلق دارد، در حالیکه در بیست سال اخیر بمناسبت تغییرات اوضاع سیاسی داخلی و خارجی، انقلاب به مقوله نوین تعلق دارد. دموکراسی کهنه - خصوصیت هشتاد سال نخستین. دموکراسی نوین - خصوصیت بیست سال اخیر. این تمایز هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه فرهنگی صادق است.

این تمایز در زمینه فرهنگی چگونه تظاهر میکند؟ این همان چیزی است که ما در زیر به توضیح آن بپردازیم.

توسط امپریالیستها در چین اداره میشود، بلکه عده ای از چینی های بیشم نیز ترویج میکنند. هر گونه فرهنگی که حاوی افکار آسارت آور است، در این مقوله وارد میشود. در چین یک فرهنگ نیمه فئودالی نیز وجود دارد که انعکاس سیاست و اقتصادی نیمه فئوالی است، و تمام کسانی که پرستش کنفسیوس، مطالعه تعلیمات مکتب کنفسیوس، قواعد اخلاقی کهنه و افکار کهنه را توصیه و تبلیغ میکنند و با فرهنگ نوین و افکار نوین بمقابله برمیخیزند، نمایندگان اینوع فرهنگ میباشند. فرهنگ امپریالیستی و فرهنگ نیمه فئودالی بمثابه دو برادر صمیمی اند تا با فرهنگ نوین چین مبارزه کنند. این نوع فرهنگهای ارتجاعی در خدمت امپریالیسم و طبقه فئودال اند و باید آنها را از پای در آورد. اگر آنها از پای در نیابند، بنای هرگونه فرهنگ نوین غیر ممکن خواهد بود. بدون انهدام ساختمان نیست، بدون انسداد جریان نیست؛ مبارزه میان این دو نوع فرهنگ مبارزه مرگ و زندگی است.

آنچه که مربوط به فرهنگ نوین است، این فرهنگ انعکاس سیاست نوین و اقتصاد نوین از لحاظ ایدئولوژیک و در خدمت اینهاست.

همانطور که در بخش سوم توضیح دادیم، از زمان پیدایش اقتصاد سرمایه داری در چین خصلت جامعه چین کم کم دستخوش تغییر گشت، این جامعه دیگر جامعه کاملاً فئودالی نیست، بلکه به یک جامعه نیمه فئودالی مبدل شده است، با آنکه اقتصاد فئودالی هنوز در آن مقام متفوق دارد. این اقتصاد سرمایه داری در قبال اقتصاد فئودالی بمثابه اقتصاد نوینی است. نیرو های سیاسی نوینی که همراه با این اقتصاد نوین سرمایه داری پدید آمده و تکامل یافته اند، عبارتند از نیرو های سیاسی بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا. و فرهنگ نوین انعکاس نیروی اقتصادی و سیاسی نوین از لحاظ ایدئولوژیک است و در خدمت آنها میباشد. بدون اقتصاد سرمایه داری، بدون بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا، بدون نیروهای سیاسی این طبقات، ایدئولوژی نوین و یا فرهنگ نوین نمیتوانست پدید آید.

اما از زمان جنبش ۴ مه وضع دیگر چنین نبود. پس از جنبش ۴ مه یک نیروی فرهنگی نوینی در چین پدید گشت و آن ایده های فرهنگی کمونیستی است که کمونیستهای چین آنرا رهبری میکنند، عبارت دیگر این نیروی فرهنگی همان جهان بینی کمونیستی و تئوری انقلاب اجتماعی است. جنبش ۴ مه در سال ۱۹۱۹ صورت گرفت، تأسیس حزب کمونیست چین و آغاز واقعی جنبش کارگری در سال ۱۹۲۱ بود - اینها همه بعد از نخستین جنگ جهانی و انقلاب اکتوبر بوقوع پیوستند، یعنی موقعی که در مقیاس جهانی مسئله ملی و جنبش انقلابی در مستعمرات سیمای نوینی بخود میگرفت، و در این مورد رابطه میان انقلاب چین و انقلاب جهانی کاملاً آشکار بود. در سایه ورود نیروهای سیاسی جدید - پرولتاریای چین و حزب کمونیست چین - در صحنه سیاست چین، این نیروی جدید فرهنگی در لباس نوین و سلاحهای نوین خود تمام متحدین ممکن را گرد آورد، نظام و انتظام نبرد بخود داد و تعرض جسورانه ای را علیه فرهنگ امپریالیستی و فئودالی آغاز کرد. این نیروی جدید در زمینه های علوم اجتماعی و ادبیات و هنر اعم از فلسفه، علوم اقتصادی، سیاسی، نظامی، تاریخی و در ادبیات و هنر (از جمله تئاتر، سینما، موزیک، مجسمه سازی و نقاشی) رشد بسیاری یافت. طی بیست سال اخیر هر کجا که این نیروی جدید فرهنگی بحمله پرداخت، انقلاب بزرگی چه در مضمون ایدئولوژیک و چه در شکل (شکل زبان نوشتنی و غیره) برانگیخت. دامنه تأثیر آن چنان وسیع و ضرباتش چنان نیرومند است که غلبه بر آن عملاً امکان نداشت. نیرو هائی که این فرهنگ بسیج کرد، در تمام تاریخ چین از لحاظ دامنه خود بی نظیر است. لوسین بزرگترین و بیباکترین پرچمدار این نیروی جدید فرهنگی است. لوسین فرمانده عالی انقلاب فرهنگی چین است؛ او نه تنها یک ادیب بزرگ، بلکه یک متفکر بزرگ و یک انقلابی بزرگ است. لوسین مردی است که استخوانش از همه محکمتر است و عاری از هیچ بنده واری و تملق گوئی میباشد، و این برای خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات صفت فوق العاده ذیقیمتی است. لوسین در جبهه فرهنگی

۱۲ - خصوصیات تاریخی انقلاب فرهنگی چین

در جبهه فرهنگی یا جبهه ایدئولوژیک چین، مرحله پیش از جنبش ۴ مه و مرحله ای که بدنبال آن میآید، دو مرحله تاریخی متمایز از یکدیگرند. پیش از جنبش ۴ مه مبارزه در جبهه فرهنگی چین مبارزه میان فرهنگ نوین بورژوائی و فرهنگ کهنه فئودالی بود. پیش از جنبش ۴ می مبارزات میان سیستم مدارس مدرن و سیستم امتحانات امپراطوری (۱۶)، میان تعلیمات جدید و تعلیمات قدیم، میان تعلیمات غربی و تعلیمات چینی، همه دارای چنین خصلتی بودند. منظور از سیستم مدارس مدرن، تعلیمات جدید یا تعلیمات غربی در آن زمان، در اساس خود (ما میگوئیم "در اساس خود" زیرا که هنوز بسیاری از بقایای سمی فئودالیته چین در آنها در آمیخته بود) عبارت بود از علوم طبیعی و تئوریهای اجتماعی - سیاسی بورژوازی که نمایندگان بورژوازی به آنها احتیاج داشتند. در آن زمان این ایدئولوژی تعلیمات جدید در مبارزه با ایدئولوژی فئودالی چین نقش انقلابی بازی میکرد و در خدمت انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین در دوران کهنه بود. معذک از آنجائی که بورژوازی چین ناتوان بود و جهان بدوران امپریالیسم رسیده بود، این ایدئولوژی بورژوائی پس از ورود بمیدان فقط قادر بود چند ضربه بزند و بلافاصله از طرف اتحاد ارتجاعی افکار اسارت آور امپریالیسم خارجی و افکار بازگشت به گذشته فئودالی چین به عقب رانده شد. بمحض آنکه این اتحاد ایدئولوژیک ارتجاعی حمله متقابل کوچکی را آغاز نمود، این باصلاح تعلیمات جدید فوراً پرچمهای خود را پائین آورد، آوای طبل خود را فرو نشاند، زنگ عقب نشینی را بصدا در آورد، روح خود را از دست داد و آنچه که از آن باقیماند، فقط قالب خارجی بود. فرهنگ بورژوا - دموکراتیک کهنه در دوران امپریالیسم پوسیده و ناتوان شد، و شکست آن ناگزیر بود.

۱۳- چهار دوره

انقلاب فرهنگی ، انعکاسی انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی از لحاظ ایدئولوژیک است و بآنها خدمت میکند . در چین در زمینه انقلاب فرهنگی نیز مانند انقلاب سیاسی یک جبهه متحد وجود دارد.

تاریخ این جبهه متحد در انقلاب فرهنگی طی بیست سال اخیر به چهار دوره تقسیم میشود : دوره اول دو سال را در بر میگیرد از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ ، دوره دوم شش سال را در بر میگیرد از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ دوره سوم ده سال را از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ و دوره چهارم سه سال را از ۱۹۳۷ تا زمان حاضر .

دوره اول از جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ تا تأسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ ادامه مییابد . جنبش ۴ مه شاخص اصلی این دوره است .

جنبش ۴ مه یک جنبش ضد امپریالیستی و نیز یک جنبش ضد فئودالی است . اهمیت برجسته تاریخی آن در این است که این جنبش دارای خصلتی است که انقلاب ۱۹۱۱ دارا نیست ، یعنی مبارزه پیگیر و بی امان علیه امپریالیسم و فئودالیسم . اگر جنبش ۴ مه دارای چنین خصلتی است برای آنست که در آن زمان اقتصاد سرمایه داری در چین یک گام به پیش برداشته بود و روشنفکران انقلابی چین که شاهد اضمحلال سه قدرت بزرگ امپریالیستی روسیه ، آلمان و اتریش و ضعیف شدن دو قدرت امپریالیستی انگلستان و فرانسه و تأسیس یک دولت سوسیالیستی توسط پرولتاریای روسیه و انقلاب پرولتاریای آلمان ، اتریش (هنگری) و ایتالیا بودند ، امید تازه ای به آزادی ملت چین بستند . جنبش ۴ مه بدعوت انقلاب جهانی وقت ، بدعوت انقلاب روسیه ، بدعوت لنین پدید آمد . جنبش ۴ مه در زمان خود بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی بود . با آنکه در زمان جنبش ۴ مه حزب کمونیست چین هنوز وجود نداشت ، معذالک از همان زمان عده بسیاری از روشنفکران بودند که انقلاب روسیه را تأیید میکردند و

بمثابه نماینده اکثریت عظیم ملت در تعرض بمواضع دشمن درست ترین ، دلیرترین ، استوارترین ، وفادارترین و پرشورترین قهرمان ملی است که تاریخ نظیرش را بخود ندیده است . سمتی که لوسین در پیش گرفت ، همان سمت فرهنگ نوین ملت چین است.

پیش از جنبش ۴ مه فرهنگ نوین چین فرهنگ دموکراسی نوع کهنه و بخشی از انقلاب جهانی فرهنگی سرمایه داری بورژوازی بود . پس از جنبش ۴ مه فرهنگ نوین چین برعکس از فرهنگ دموکراسی نوع نوین و بخشی از انقلاب جهانی فرهنگی سوسیالیستی پرولتاریا است .

پیش از جنبش ۴ مه جنبش فرهنگی نوین چین و انقلاب فرهنگی چین بوسیله بورژوازی رهبری میشد که هنوز نقش رهبری را ایفا میکرد . پس از جنبش ۴ مه ایده های فرهنگی این طبقه حتی عقب مانده تر از سیاست آن گردید و هر گونه توانائی رهبری را از دست داد ، حد اکثر در دوران انقلابی میتوانست تا اندازه ای بعنوان عضوی وارد اتحاد شود که رهبری آن ناگزیر بعهده ایده های فرهنگی پرولتاریا گذارده شد . این واقعیت مثل روز روشن است که هیچ کس نمیتواند آنرا منکر شود .

منظور از فرهنگ دموکراسی نوین ، فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده ای مردم است و امروز فرهنگ جبهه متحد ضد ژاپنی است . این فرهنگ را فقط ایده های فرهنگی پرولتاریا یعنی ایدئولوژی کمونیستی میتواند رهبری کند . این نقش رهبری از طرف ایده های فرهنگی هیچ طبقه دیگری نمیتواند ایفا شود . منظور از فرهنگ دموکراسی نوین ، بطور خلاصه فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های مردم تحت رهبری پرولتاریا است .

کمونیست بود. عظمت دکتر سون یاتسن در اینست که او نه فقط انقلاب بزرگ ۱۹۱۱ را رهبری کرد (با آنکه این انقلاب یک انقلاب دموکراتیک دوران قدیم بود) بلکه توانست "بادنبال کردن جریانات جهان و با پاسخ دادن به نیازمندیهای توده ها" سه اصل سیاسی اساسی انقلابی مبنی بر اتحاد با روسیه، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران را عرضه بدارد و در باره سه اصل خلق تفسیر جدیدی بدست دهد، و در نتیجه سه اصل نوین خلق که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود، برقرار سازد. تا آن موقع سه اصل خلق با محافل آموزش و پرورش، آکادمیک و با جوانان چندان پیوندی نداشت، زیرا حاوی شعارهای مبارزه علیه امپریالیسم، علیه رژیم اجتماعی فئودالی و ایده های فرهنگی فئودالی نبود. تا آن موقع آنها سه اصل کهنه خلق بودند و در نظر مردم پرچم موقتی، پرچمی صرفاً برای مانورهای سیاسی بشمار میرفت که گروهی از اشخاص بخاطر کسب قدرت دولتی، یعنی بخاطر نیل بمقام دولت آنرا مورد استفاده قرار میدادند. اما بعداً سه اصل نوین خلق پدید آمد که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود. در سایه همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست و کوشش های اعضای انقلابی دو حزب این سه اصل نوین خلق در سراسر چین در میان عده ای از افراد محافل آموزش و پرورش، آکادمیک و توده های وسیع جوانان دانشجویان یافت. این نتیجه کاملاً به این امر مربوط است که سه اصل اولیه خلق به سه اصل خلق ضد امپریالیستی وضد فئودالی دموکراسی نوین تکامل یافت که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود؛ بدون این تکامل اشاعه اندیشه های آن امکان نداشت.

در طول این دوره سه اصل انقلابی خلق پایه سیاسی جبهه متحد گومیندان و حزب کمونیست و همچنین طبقات مختلف انقلابی گردید و از آنجائی که "کمونیسم دوست خوب سه اصل خلق است"، این دو دکترین یک جبهه متحد تشکیل دادند. از نقطه نظر طبقاتی این جبهه جبهه متحدی بود مرکب از پرولتاریا، طبقه دهقان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی. در آن دوره این دو حزب که "هفته نامه راهنما" حزب

تازه با ایدئولوژی کمونیستی آشنا میشدند. جنبش ۴ مه در آغاز عبارت بود از جنبش انقلاب جبهه متحدی مرکب از عناصر سه گانه: روشنفکران کمونیست، روشنفکران انقلابی خرده بورژوازی (روشنفکران اخیر جناح راست جنبش وقت را تشکیل میدادند). نقطه ضعف این جنبش آن بود که به روشنفکران محدود میشد و کارگران و دهقانان در آن شرکت نداشتند. ولی جنبش ۴ مه وقتیکه به جنبش ۳ ژوئن (۱۷) تکامل یافت، نه تنها روشنفکران را در بر میگرفت بلکه توده های وسیع از پرولتاریا، خرده بورژوازی و بورژوازی نیز در آن شرکت داشتند و در نتیجه بصورت یک جنبش انقلابی در مقیاس ملی در آمد. انقلاب فرهنگی جنبش ۴ مه جنبشی است که از ریشه با فرهنگ فئودالی متضاد است، وچین در سراسر تاریخ خویش چنین انقلاب فرهنگی بزرگ و پیگیری بخود ندیده است. با برافراشتن دو پرچم بزرگ - مبارزه علیه اخلاق کهنه و توصیه اخلاق نو، مبارز علیه ادبیات کهنه و توصیه ادبیات نو - انقلاب فرهنگی وقت سهم بسزائی ادا کرده است. معذالک در آن زمان این جنبش فرهنگی هنوز امکان نداشت که در میان توده های کارگران و دهقانان گسترش یابد. درست است که این جنبش شعار "ادبیات برای مردم عادی" را داد ولی منظور از "مردم عادی" در آن زمان در واقع کسی جز روشنفکران خرده بورژوازی شهری و بورژوازی یعنی باصلاح روشنفکران شهری نبود. جنبش ۴ مه از لحاظ ایدئولوژی و کادرها تأسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ و همچنین جنبش ۳۰ مه و لشکرکشی بشمال را تدارک دید. در آنزمان روشنفکران بورژوازی جناح راست جنبش ۴ مه را تشکیل میدادند، و در دوره دوم اکثریت آنها بادشمن سازش کردند و به ارتجاع پیوستند.

در دوره دوم که شاخص آن تأسیس حزب کمونیست چین، جنبش ۳۰ مه و لشکرکشی بشمال بود، جبهه متحد سه طبقه که طی جنبش ۴ مه تشکیل شده بود، برقرار ماند و تکامل یافت و طبقه دهقان بشرکت در آن کشیده شد و در زمینه سیاسی یک جبهه متحد مرکب از این طبقات تشکیل گردید، این همان نخستین همکاری میان گومیندان و حزب

به تحریک امپریالیستها نیرو های ارتجاعی تمام چین و سراسر جهان برای این عملیات دو گانه " محاصره و سرکوب " بسیج شدند ، عملیاتیکه ده سال طول کشید و قساوت و بیرحمی آن در جهان بی نظیر بود ، و طی آن چندین صد هزار کمونیست و جوان دانشجو بقتل رسیدند وهمچنین میلیون ها کارگر و دهقان تحت پیگیری و حشیانه قرار گرفتند . در نظر کسانی که مسئولیت این عملیاتها را بر عهده داشتند ، چنین مینمود که کمونیسم و حزب کمونیست را میتوان " یکبار برای همیشه از میان برداشت " . معذک نتیجه بعکس در آمد ، هر دو عملیات " محاصره و سرکوب " با شکست مفتضحانه ای روبرو گردید . نتیجه عملیات " محاصره و سرکوب " راه پیمائی ارتش سرخ بسوی شمال برای مقاومت در برابر ژاپن و نتیجه عملیات " محاصره و سرکوب " فرهنگی بروز جنبش انقلابی جوانان در ۹ دسامبر ۱۹۳۵ بود . و نتیجه مشترک این دو عملیات " محاصره و سرکوب " بیداری خلق تمام کشور بود . این سه نتیجه همه مثبت اند . اما از همه شگفت انگیزتر آنستکه علی رغم اینکه حزب کمونیست در تمام مؤسسات فرهنگی مناطق تحت سلطه گومیندان مطلقاً بی دفاع بود ، چه شد که عملیات " محاصره و سرکوب " فرهنگی گومیندان نیز بسختی شکست خورد ؟ آیا این امر انسان را به تأمل و تعمق وا میدارد ؟ درست طی همین عملیات " محاصره و سرکوب " بود که لوسین ، پیرو کمونیسم ، بصورت شخصیت بزرگ انقلاب فرهنگی چین در آمد .

نتیجه منفی عملیات " محاصره و سرکوب " از جانب ضد انقلاب ، هجوم امپریالیسم ژاپن بکشور ما است . این است مهمترین علت کینه شدیدی که تمام خلق حتی امروز نیز نسبت به این ده سال پیکار ضد حزب کمونیست در خود احساس میکنند .

طی مبارزاتی که در این دوره درگیر شد ، جبهه انقلاب با استحکام در موضع دموکراسی نوین و سه اصل خلق ضد امپریالیستی - ضد فئودالی توده های مردم باقی ماند ، در حالیکه جبهه ضد انقلاب بر پایه اتحاد طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ _ اتحادی که تحت رهبری امپریالیسم بود _ رژیم

کمونیست و " روزنامه جمهوری " گومیندان در شانگهای و روزنامه های نواحی مختلف را پایگاه عمل خود قرار داده بودند ، مشترکاً نظرات ضد امپریالیستی را تبلیغ کردند ، مشترکاً علیه آموزش و پرورش فئودالی بر اساس پرستش کنفوسیوس و مطالعه تعلیمات مکتب کنفوسیوس ، علیه ادبیات کهنه فئودالی با شکل قدیمی و زبان نوشتنی سبک کهنه برخاستند و ادبیات جدید که ضد امپریالیسم و ضد فئودالیسم مضمون آن بود ، و زبان نوشتنی سبک جدید را تبلیغ نمودند . در زمان جنگ گوان دون و لشکر کشی بشمال افکار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را در ارتشهای چین تلقیح نموده و در نتیجه آنها را نو سازی کردند . در میان توده های ملیونی دهقانان شعار های " مرگ بر مأمورین فاسد و مختلس " و " مرگ بر مستبدین محلی و متنفذین شریر " داده شد و مبارزات انقلابی بزرگ دهقانی بر پا گردید . در سایه همه اینها و همچنین در سایه کمک اتحاد شوروی در لشکر کشی بشمال پیروزی بدست آمد . اما بورژوازی بزرگ بمحض آنکه بقدرت رسید ، فوراً این انقلاب را برچید و وضع سیاسی جدیدی پدید آمد .

دوره سوم ، دوره جدید انقلابی از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ است . بمناسبت تغییراتی که بمقارن اواخر دوره قبل در اردوی انقلاب روی داد ، بورژوازی بزرگ چین به اردوی ضد انقلابی امپریالیستها و نیرو های فئودالی پیوست و بورژوازی ملی نیز بدنبال او رفت و از چهار طبقه که در اول در اردوی انقلاب بودند ققط سه طبقه باقیمانند یعنی پرولتاریا ، طبقه دهقان و بخشهای دیگر خرده بورژوازی (و از آنجمله روشنفکران انقلابی) ؛ بدین جهت انقلاب چین در اینموقع ناگزیر وارد دوره نوینی گردید که حزب کمونیست چین بتنهائی توده ها را در این انقلاب رهبری میکرد . این دوره از طرفی شاهد عملیات " محاصره و سرکوب " از جانب ضد انقلاب بود و از طرفی دیگر شاهد نفوذ انقلاب در عمق . در اینموقع دو نوع عملیات در " محاصره و سرکوب " از جانب ضد انقلاب وجود داشت : یکی نظامی و دیگری فرهنگی و همچنان دو نوع نفوذ انقلاب در عمق : یکی روستائی و دیگری فرهنگی .

پشت سر میگذارد. در چنین صورتی آیا نمیتوانیم پیش بینی کنیم که بیست سال دیگر چین تا چه اندازه پیشرفت خواهد کرد؟ هجوم عنان گسیخته نیروهای سیاه داخلی و خارجی ملت را به بدبختی کشانید؛ اما اگر این هجوم نشانه قدرتی است که هنوز در دست نیروهای سیاه است، از طرف دیگر ثابت میکند که این آخرین دست و پا زندهای آنها است و توده های مردم کم کم به پیروزی نزدیک میشوند. چنین است وضعیت چین؛ وضعیت خاور و وضعیت سراسر جهان.

۱۴- انحرافات در مسئله خصلت فرهنگ

هر نوئی از کوره مبارز سخت و دشوار بیرون میاید. برای فرهنگ نوین نیز که برای بیست سال راه کج و معوجی را دنبال کرده و در اینراه از سه پیچ گذشته است، وضع بر این منوال است. تمام چیزهای خوب و بد از این آزمایشها نمایان گردیده است.

سرسختان بورژوازی در مسئله فرهنگی همانند در مسئله قدرت سیاسی کاملاً در اشتباه اند. آنها از خصوصیات تاریخی دوره جدید چین بی خبرند و فرهنگ دموکراسی نوین توده های مردم را برسمیت نمیشناسند. مبدا حرکت آنها استبداد بورژوازی است که در زمینه فرهنگی بصورت استبداد فرهنگی بورژوازی تجلی میکند. بخشی از فرهنگیان باصطلاح مکتب اروپا و امریکا (۱۸) (من فقط بخشی را میگویم) که در واقع سیاست حکومت گومیندان را مبنی بر "سرکوب کمونیست" و "تحلیل حزب کمونیست" را نیز مود تأیید قرار میدهند. آنها نمیخواهند که کارگران و دهقانان نه در امور سیاسی سر بلند کنند نه در امور فرهنگی. راه استبداد فرهنگی سرسختان بورژوازی راه بن بست است؛ شرایط داخلی و بین المللی لازم برای آن وجود ندارد، چنانکه در مورد قدرت سیاسی وجود نداشت. بهمین جهت بهتر است که این استبداد فرهنگی نیز "جمع گردد".

استبدادی برقرار نمود. این استبداد در زمینه سیاسی و فرهنگی سه اصل سیاسی اساسی سون یاتسن را زیر پا گذاشت، سه اصل نوین خلق وی را نیز بر انداخت و ملت چین را در بدبختی عظیمی فرو برد.

دوره چهارم دوره کنونی مقاومت ضد ژاپی است. در جریان پر پیچ و خم انقلاب چین، جبهه متحد چهار طبقه دوباره پدید آمد، ولی میدان آن هم بیشتر توسعه یافت، قشر فوقانی آن بسیاری از نمایندگان طبقات حاکم را در بر میگیرد، قشر متوسط آن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را در بر میگیرد و قشر پائین آن تمام پرولتاریا را، بدین ترتیب تمام اقشار اجتماعی ملت به عضویت اتحاد درآمده و مصممانه با امپریالیسم ژاپن مقابله کرده اند. اولین مرحله این دوره قبل از سقوط اوهان است. در این مرحله در تمام زمینه های کشور آتمسفر زنده ای بچشم میخورد، در زمینه سیاسی گرایش به دموکراتیزه کردن و در زمینه فرهنگی بسیج نسبتاً وسیعی وجود داشت. پس از سقوط اوهان مرحله دوم گشوده میشود که طی آن وضع سیاسی تغییرات فراوانی یافته است: بخشی از بورژوازی بزرگ بدشمن تسلیم شده و بخش دیگری آن نیز میل دارد هر چه زودتر جنگ مقاومت را پایان دهد. فعالیتهای ارتجاعی به چینگ، جان جیون مای و دیگران وهمچنین امحای آزادیهای بیان و مطبوعات انعکاس این وضع در زمینه فرهنگی است.

برای رفع این بحران لازم است مبارزه ای قاطع علیه تمام افکاری که با جنگ مقاومت، وحدت و ترقی بمقابله برخیزد، در پیش گرفته شود؛ تا زمانیکه این افکار ارتجاعی برانداخته نشود، امیدی به پیروزی در جنگ مقاومت نیست. آینده این مبارزه چگونه است؟ این آن موضوع مهمی است که پیوسته فکر خلق را در سراسر کشور بخود مشغول میدارد. با در نظر داشت اوضاع و احوال داخلی و بین المللی هر چه باشد تعداد مشکلاتی که در سر راه جنگ مقاومت قرار گرفته، خلق چین سر انجام پیروز خواهد شد. ترقی بیست ساله بعد از جنبش ۴ مه نه فقط از ترقی هشتاد ساله پیش از آن فزونتتر است، بلکه در واقع پیشرفت چند هزار سال تاریخ چین را نیز

فرهنگ سوسیالیستی است، معذالک اگر فرهنگ ملی خود را در مجموع آن در نظر بگیریم، این بخش نه بمثابه فرهنگ کاملاً سوسیالیستی، بلکه بمثابه فرهنگ دموکراسی نوین ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های مردم در ترکیب فرهنگ نوین پرولتاریائی - سوسیالیستی جهانی وارد میشود. از آنجائی انقلاب کنونی چین از رهبری پرولتاریای چین جدائی ناپذیر نیست، فرهنگ نوین کنونی چین نیز از رهبری ایده های فرهنگی پرولتاریای چین از رهبری ایدئولوژی کمونیستی جدائی ناپذیر است. اما چون این رهبری در مرحله کنونی بمعنای هدایت توده های مردم به انقلاب سیاسی و فرهنگی ضد امپریالیستی است، محتوای فرهنگ نوین ملی کنونی در مجموع خود به دموکراسی نوین تعلق دارد و نه به سوسیالیسم.

اکنون بدون شک باید اشاعه ایدئولوژی کمونیستی را توسعه بخشید و بر مساعی در مطالعه مارکسیسم - لنینیسم افزود؛ بدون این اشاعه و مطالعه نمیتوان انقلاب چین را بمرحله آینده سوسیالیسم رهنمون شد و نه میتوان انقلاب دموکراتیک کنونی را به پیروزی رسانید. معذالک ما نه تنها میان اشاعه سیستم ایدئولوژی و رژیم اجتماعی کمونیستی از یکسو و تحقق برنامه عمل دموکراسی نوین از سوی دیگر فرق بگذاریم، بلکه باید همچنین میان تئوری و اسلوبهای کمونیستی که در بررسی مسائل، در مطالعه تعلیمات، در انجام کارها و تربیت کادرها و تربیت کادرها بکار میبریم، با مشی دموکراتیک نوین که برای مجموعه فرهنگ ملی تعیین شده تفاوت قائل شویم. بی شک شایسته نیست این دو را با یکدیگر اشتباه کرد.

بدین ترتیب دید ه میشود که محتوای فرهنگ ملی نوین چین در مرحله کنونی نه استبداد فرهنگ بورژوازی است و نه سوسیالیسم پرولتاریائی خالص، بلکه دموکراسی نوین ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های مردم است که ایده فرهنگی پرولتاریائی - سوسیالیستی آنرا رهبری میکند.

تا جائی که به سمتگیری فرهنگ ملی مربوط میشود، ایدئولوژی کمونیستی نقش رهبری دارد؛ بعلاوه ما باید تمام مساعی خود را برای اشاعه سوسیالیسم و کمونیسم در میان طبقه کارگر بکار اندازیم و دهقانان و بخش های دیگر توده هارا بطریق مناسب و گام بگام با روح سوسیالیسم پرورش دهیم. ولی فرهنگ ملی در مجموع خود هنوز سوسیالیستی نیست.

از آنجائی که سیاست و اقتصاد و فرهنگ دموکراسی نوین در زیر رهبری پرولتاریا قرار گرفته، همه آنها دارای عامل سوسیالیستی میباشند، آنهم نه عامل عادی بلکه عاملی تعیین کننده. معذالک سیاست، اقتصاد و فرهنگ در مجموع دارای خصلت دموکراتیک نوین است، نه سوسیالیستی. زیرا در مرحله کنونی انقلاب که وظیفه اساسی اش بطور عمده مبارزه با امپریالیسم خارجی و فئودالی داخلی است، یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک است و نه یک انقلاب سوسیالیستی بمنظور واژگون ساختن سرمایه داری. در مورد فرهنگ ملی، اگر نظر به این باشد که مجموع فرهنگ ملی هم اکنون سوسیالیستی است و یا باید سوسیالیستی باشد، اشتباه است. این بآن معنی است که اشاعه سیستم ایدئولوژیک کمونیستی بجای تحقق برنامه عمل فوری گرفته شده و موضع گیری کمونیستی و بکار بردن اسلوبهای کمونیستی در بررسی مسائل، در مطالعه تعلیمات، در انجام کارها و در تربیت کادرها با مشی مجموعه آموزش و فرهنگ ملی در مرحله انقلاب دموکراتیک چین اشتباه گردد. فرهنگ ملی با محتوای سوسیالیستی باید انعکاس سیاست و اقتصاد سوسیالیستی باشد. چون عامل سوسیالیستی در سیاست و اقتصاد ما وجود دارد، در فرهنگ ملی ما نیز عامل سوسیالیستی منعکس میشود؛ اما اگر جامعه خود را در مجموع آن در نظر بگیریم، امروز ما هنوز سیاست و اقتصاد کاملاً سوسیالیستی برقرار نکرده ایم و بنا برین نمیتوانیم یک فرهنگ ملی کاملاً سوسیالیستی داشته باشیم. چون انقلاب کنونی چین بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی است، فرهنگ نوین کنونی چین نیز بخشی از فرهنگ جهانی نوین پرولتاریائی - سوسیالیستی و متحد بزرگ آن است؛ با اینکه این بخش دارای عامل مهم

این حقیقت تنها در صورتیکه با خصوصیات ملت در آمیزد و شکل ملی معینی بخود بگیرد، مفید خواهد بود و بهیچوجه نباید آنرا بطور ذهنی و فرمالیستی بکار برند. مارکسیستهای فورمالیست تنها کاری که انجام میدهند، اینست که مارکسیسم و انقلاب چین را به باد مسخره میگیرند و در صفوف انقلاب چین جایی برای آنها نیست. فرهنگ چین باید شکل خاصی خود را داشته باشد یعنی شکل ملی. شکل ملی ومحتوای دموکراسی نوین، اینست فرهنگ نوین امروز ما.

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ علمی است. این فرهنگ با هرگونه افکار فئودالی و خرافاتی مبارزه میکند و جستجوی حقیقت را بر اساس واقعیات، حقیقت عینی و وحدت تئوری و پراتیک را ایجاب میکند. در این نکته ایدئولوژی علمی پرولتاریای چین میتواند با ماتریالیستها و دانشمندان علوم طبیعی بورژوائی چین که هنوز مترقی اند جبهه متحدی علیه امپریالیسم، فئودالیسم و خرافات تشکیل دهد؛ اما هرگز نباید با هرگونه ایده آلیسم ارتجاعی جبهه متحدی برقرار سازد. کمونیستها میتوانند با بعضی ایده آلیستها و حتی پیروان مذهب در زمینه عمل سیاسی جبهه متحد ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برقرار نمایند، ولی بهیچوجه نباید ایده آلیسم و دکترین مذهبی آنها را تأیید کنند. در طول قرون متمادی جامعه فئودالی در چین یک فرهنگ باستانی درخشانی ایجاد شده است. بهمین جهت روشن کردن جریان رشد و تکامل این فرهنگ باستانی، پاک کردن آن از ناپاکی‌های هائی که دارای سرشت فئودالی میباشند، و جذب جوهر دموکراتیک آن شرط لازم رشد فرهنگ ملی نوین و تقویت احساسات ملی است، اما هرگز نباید چیزی را بدون برخورد انتقادی پذیرفت. باید میان هرآنچه که پوسیده است و به طبقات حاکمه فئودالیسم کهن تعلق دارد، و فرهنگ عالی توده ای دوران باستان که کم و بیش دارای خصلت دموکراتیک و انقلابی است، فرق گذارد. سیاست نوین و اقتصاد نوین کنونی چین از سیاست کهنه و اقتصاد کهنه دوران باستانی سرچشمه میگیرد، همانطور که فرهنگ نوین کنونی چین نیز از فرهنگ کهنه دوران باستانی بیرون میآید،

۱۵- فرهنگ ملی، علمی و توده ای

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ ملی است. این فرهنگ علیه ستم امپریالیسم مبارزه میکند و عزت و استقلال ملت چین را سر بلند نگاه میدارد. این فرهنگ از آن ملت ماست و واجد خصوصیات ملی ماست. این فرهنگ با فرهنگ سوسیالیستی یا فرهنگ دموکراسی نوین تمام ملت های دیگر پیوند دارد و با آنها روابطی برقرار میکند که از یکدیگر میگیرند و به تکامل یکدیگر کمک میکنند و با هم یک فرهنگ نوین جهانی را تشکیل میدهند، ولی این فرهنگ مطلقاً نمیتواند با فرهنگ ارتجاعی و امپریالیستی هیچ ملتی از در پیوند در آید، زیرا که فرهنگ ما فرهنگ ملی انقلابی است. چین باید بمقیاس وسیع فرهنگ مترقی کشور های خارجی را جذب کند و از آن خوراک فرهنگی خود را تهیه نماید؛ در گذشته این کار بسیار ناکافی انجام گرفته است. ما باید هر آنچه امروز میتواند مورد استفاده خود واقع شود، جذب کنیم و آنها را فقط از فرهنگ سوسیالیستی و فرهنگ دموکراسی نوین زمان حاضر، بلکه از فرهنگ باستانی کشور های خارجی مانند فرهنگ دوران روشنگری در کشور های مختلف سرمایه داری نیز خوشه بگیریم. معذک باید هر آنچه که از خارج می آید، مانند اغذیه معامله کرد، اغذیه باید در دهان جویده شود، در معده و امعاء پرورده شود، تحت تأثیر بزاق، عصیر های هاضمه بدو قسمت تقسیم گردد: کلیوس که جذب میشود و باقیمانده که دفع میگردد، فقط بدین ترتیب است که ما میتوانیم از آنها استفاده بعمل بیآوریم؛ ما هرگز نباید آنها را یکباره ببلعیم یا بدون برخورد انتقادی آنها را جذب کنیم. تجویز باصطلاح "دریست غربی کردن" (۱۹) نقطه نظر اشتباه آمیز است. در چین جذب فرمالیستی چیز های خارجی سابقاً زیانهای بزرگی بجا زده است. بهمین قسم در بکار بردن مارکسیسم در چین، کمونیستهای چین باید کاملاً و بنحواحسن حقیقت عام مارکسیسم را با یک پراتیک مشخص انقلاب چین پیوند دهند و بعبارت دیگر

نزدیک کرد ، باید دانست که توده های مردم سر چشمه لایزال غنای فرهنگ انقلابی اند .

فرهنگ ملی ، علمی و توده ای همان فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های مردم ، فرهنگ دموکراسی نوین ، فرهنگ نوین ملت چین است .

وحدت سیاست دموکراسی نوین و اقتصاد دموکراسی نوین و فرهنگ دموکراسی نوین _ اینست جمهوری دموکراسی نوین ، جمهوری چین که نام آن با واقعیت مطابقت دارد ، آن چین نوینی که ما می خواهیم بنا کنیم .

چین نوین در برابر هر یک از ما قد بر می افرازد ، ما باید از آن استقبال کنیم !

نوک دکل های کشتی چین نوین در افق پدیدار گشته است ، باید به آن شاد باش گفت و برای آن خیر مقدم طلبید !

دو دست خود را بالا برید ، چین نوین از آن ماست!



ازینرو ما باید به تاریخ خود احترام بگذاریم و نه آنکه رشته تکامل آنرا قطع نمائیم . اما این احترام فقط بآن معناست که به تاریخ بعنوان علمی جای معینی بدهیم و به رشد دیالکتیکی تاریخ احترام بگذاریم نه آنکه از گذشته به زیان حال ستایش کنیم ، نه آنکه هر عنصر زهرآگین فئودالی را بستائیم . برای توده های مردم و جوانان دانشجو مهم آن است که آنها را هدایت کنیم تا بجلو بنگرند نه به عقب .

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ توده ای است و از اینجهت دموکراتیک است . این فرهنگ باید در خدمت توده های زحمتکش کارگران و دهقانان باشد که بیش از ۹۰ درصد تمام جمعیت چین را تشکیل میدهند ، تا بتدریج به فرهنگ خود آنان تبدیل گردد . لازم است میان معلوماتی که باید به کادر های انقلابی داده شود و معلوماتی که باید در اختیار توده های انقلاب گذاشته شود ، فرق گذارد و در عین حال وحدت آنها را تأمین نمود و به همین قسم لازم است میان بالا بردن معلومات و توده ای کردن آنها تفاوت گذاشت و در عین حال وحدت آنها را تأمین کرد . فرهنگ انقلابی برای توده های انقلابی سلاح نیرومند انقلاب است . فرهنگ انقلابی پیش از آنکه انقلاب فرارسد ، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک میببند و در جریان انقلاب ، بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است و کارکنان فرهنگی انقلابی فرماندهان درجات مختلف این جبهه فرهنگی میباشند . " بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد " (۲۰) . ازاینجا معلوم میشود که جنبش فرهنگی انقلابی تا چه اندازه برای جنبش پراتیک انقلاب مهم است . این جنبش فرهنگی و جنبش پراتیک هر دو به توده ها تعلق دارند . لذا در جنگ مقاومت ضد ژاپنی تمام کارکنان فرهنگی مترقی باید ارتش فرهنگی خود را داشته باشند و این ارتش توده های مردم اند . فرهنگیان انقلابی که از توده های مردم دور شوند " سرلشکر بی ارتش " هستند و قدرت آتش آنها نخواهد توانست دشمن را از پای در آورد . برای دست یافتن به این هدف باید در زبان نوشتنی تحت شرایط معین اصلاحاتی بعمل آورد ، باید زبان گفتنی را با زبان توده ای

۸- منظور رفیق مائوتسه دون در اینجا جان جیون مای وهمدستان اوست . پس از جنبش ۴ مه جان جیون مای اشکارا با علم بمبارزه برخاست و در باره باصطلاح " فرهنگ معنوی " یعنی متافزیک موعظه کرد ، و به " متافزیک فروش " معروف گردید . او در دسامبر ۱۹۳۸ بدستور چانکایشک " نامه سر گشاده ای به آقای مائوتسه دون " انتشار داد و در آن تبلیغات بی بند و باری بسود تجاوز کاران ژاپنی و چانکایشک و برای براختن ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید ومنطقه مرزی شنسی- گان سو- نین سیا براه انداخت .

۹- مراجعه شود به مانیسفت کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مورخ سپتامبر ۱۹۳۷ در مورد برقراری همکاری گومیندان و حزب کمونیست .

۱۰- سون یاتسن : " سخنرانی در باره اصل رفاه خلق " بخش ۲ ، در ۱۹۲۴ .

۱۱- موضع بر سر کتابی است تحت عنوان " ویتالیسم " که توسط چند میرزا بنویس مرتجع مزدور چن لی فو یکی از رؤسای سازمانهای مخفی چانکایشک نوشته شده بنام ننگین او انتشار یافته است . این کتاب که بافته ای از مهملات است ، فاشیسم گومیندان را می ستاید .

۱۲- شعاری که گستاخانه از طرف دیکتاتور نظامی ین سی شان نماینده مالکان ارضی بزرگ و کمپرادور های بزرگ استان شان سی تبلیغ شد .

۱۳- وان جین وی پس از آنکه در ۱۹۲۷ به انقلاب خیانت ورزید ، مقاله ای نوشت که عنوان آن " مبارزه در دو جبهه " بود .

۱۴- استالین در سخنرانی خود " در باره مسئله ملی در یوگوسلاوی " که در ۳۰ مارس ۱۹۲۵ در کمیسیون یوگوسلاوی کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیستی ایراد شده گفت : " ... دهقانان نیروی اساسی جنبش ملی اند ، بدون این ارتش یک جنبش ملی نیرومند وجود نخواهد داشت و نمیتواند هم بوجود آید ... مسئله ملی در واقع یک مسئله دهقانی است . "

یادداشتها

۱- " فرهنگ چین " در ژانویه ۱۹۴۰ درین ان تأسیس شد و " در باره دموکراسی نوین " برای اولین بار در نخستین شماره این مجله انتشار یافت .

۲- مارکس : " مقدمه " انتقاد بر اقتصاد سیاسی " .

۳- مارکس : " تزهائی در باره فویرباخ " تیز ۱۱ .

۴- استالین : " انقلاب اکتوبر و مسئله ملی .

۵- لنین : " امپریالیسم عالیترین مرحله سرمایه داری " .

۶- منظور یک ساسله پیکار های ضد شوروی است که پس از خیانت چانکایشک به انقلاب از طرف گومیندان بعمل آمد : ۱۳ دسامبر ۱۹۲۷ گومیندان معاون کنسول اتحاد شوروی رادر گوانجو بقتل رساند و روز بعد دولت گومیندان در نانکن " فرمان قطع روابط شوروی " را صادر کرد و بدین ترتیب شناسائی رسمی کنسولهای شوروی را در استانهای مختلف باز پس گرفت و بتمام مؤسسات تجارتي شوروی دستورداد که هر گونه فعالیت خود را خاتمه بخشند . در اوت ۱۹۲۹ چانکایشک با تحریک امپریالیستها در شمال شرق دست به تحریکاتی علیه اتحاد شوروی زد که به زد و خورد های نظامی انجامید .

۷- کمال نماینده بورژوازی تجارتي ترکیه پس از جنگ جهانی اول بود . پس از جنگ جهانی اول امپریالیستهای انگلستان دولت وابسته یونان را بر انگیخت که به ترکیه تجاوز مسلحانه نماید ؛ خلق ترکیه که از کمک اتحاد شوروی برخوردار بود ، در ۱۹۲۲ بر ارتش یونان فایق آمد و در ۱۹۲۳ کمال بریاست جمهوری ترکیه انتخاب شد . استالین گفت : " انقلاب کمالیست انقلاب قشر فوقانی بورژوازی ملی تجارتي است که در مبارزه علیه امپریالیستهای خارجی رخداده و ماهیتاً در رشد و تکامل بعدی خود علیه کارگران و دهقانان و علیه هر گونه احتمال انقلاب ارضی توجیه گردید . " مراجعه شود به استالین : " گفتگو با دانشجویان دانشگاه سون یاتسن " .

۱۵- سخن تمسخر آمیز بعضی از دگماتیستهای درون حزب کمو نیست نسبت به رفیق مائو تسه دون است بمناسبت اهمیتی که او برای پایگاه های انقلابی روستائی قائل بود . در اینجا رفیق مائو تسه دون از شیوه بیان آنها استفاده میکند برای آنکه اهمیت بزرگ این پایگاه ها ی انقلابی روستائی را نشان دهد .

۱۶- منظور از سیستم مدارس مدرن سیستم آموزش وقت از کشور های سرمایه داری اروپا و امریکا بود . سیستم امتحانات امپراطوری سیستم قدیمی امتحانات فتودالی در چین بود . در سالهای آخر قرن ۱۹ روشنفکران متجدد چین بر انداختن سیستم امتحانات امپراطوری و بر قراری سیستم مدارس مدرن را تبلیغ میکردند .

۱۷- جنبش میهن پرستانه ۴ مه ۱۹۱۹ در اوائل ژوئن وارد مرحله جدیدی شد . در ۳ ژوئن دانشجویان پکن میتینگهای ترتیب دادند و ضمن سخنرانی در میتینگها علیه عملیات سرکوبی ارتش و پلیس اعتراض کردند . پس از اعتصاب دانشجویان کارگران و بازرگانان شانگهای ، نانکن ، تیانزین ، حان جو ، اوهان ، جیو جیان و استانهای شان دون و ان هوی نیز باعتصاب دست زدند . جنبش ۴ مه از این بعد بیک جنبش توده ای وسیعی با شرکت پرولتاریا ، خرده بورژوازی شهری ، و بورژوازی ملی تبدیل گردید .

۱۸- منظور از فرهنگیان مکتب اروپا و امریکا گروه افراد بنمایندگی هوشی است .

۱۹- " دربست غربی کردن " نظر بعضی از دانشمندان بورژوائی بود که به فرهنگ بورژوائی غربی که دورانش سپری شده و دردرجه اول انعکاس دهنده اندیویدوآلیسم است ، بدون هیچگونه قید وشرطی با نظر تحسین مینگریستند . آنهاطرفدار آن بودند که چین باید در همه چیز از کشور های سرمایه داری اروپا و آمریکا تقلید کند و این را " دربست غربی کردن " مینامیدند .

۲۰- لنین : " چه باید کرد ؟ " فصل اول ، بخش ۴ . □□□